کتابِ انجیلِ مَرْقُسْ
مشتمل
بر شانزده باب

(بابِ اوّل مشتمل بر چهل و پنج آیه)

(۱) آغازِ بشارتِ عیسیِٔ مسیحِ فرزندِ خدا (۲) چنانچه در رسائلِ رُسُل نوشته
شده است که اینك من رسولِ خودرا در پیشِ رویِ تو میفرستم که راهِ
تورا در پیشِ تو آراسته گرداند (۳) صدایِ فریادکننده ایست در بیابان که
طریقِ خداوندرا مهیّا سازید و راههایش‌را مستقیم نمائید (۴) چون یَحْیِی در
بیابان غسلِ تعمید میداد و بغسلِ توبه بجهةِ آمُرزشِ گناهان امر مینمود
(۵) و تمامیِٔ سَکَنَهٔ مرزوبومِ یهُودِیَه و اُورشَلِیمْ نزدِ وَیْ بیرون رفته معترف
بخطایایِ خویش گشته همه بوساطتش غسلِ تعمید در رودِ اَرْدَنْ می‌یافتند
(۶) و یَحْیِی‌را لباس از پشمِ شتر و کمربندِ گردِ کمرش از چرم و خوراك از ملخ
و عسلِ برّی میبود (۷) و اعلام مینمود و میگفت که می‌آید شخصی بعد از
من که از من تواناتر است و من لائقِ آن نیستم که خم شده دوالِ نعلینش‌را
کُشایم (۸) و بدرستی که تعمیدِ من شمارا بآب است لیکن او شمارا بروحِ القدس
تعمید خواهد داد * (۹) و در این ایّام واقع شد که عیسی از ناصرةِ جَلِیلْ
آمده بوساطتِ یَحْیِی در رودِ اَرْدَنْ غسلِ تعمید یافت (۱۰) و فی‌الفور از آب
بر آمده دید که افلاك شکافته و روح چون کبوتری بر وَیْ نزول نمود
(۱۱) و هاتفی از عالَمِ علو میگفت که توئی فرزندِ محبوبِ من که از او خوشنودم *
(۱۲) و درلحظه روح به بیابانش اخراج نمود (۱۳) و در آن بیابان مدّتِ چهل
روز از شیطان امتحان می‌یافت و درمیانِ وحوش بسر بردهٔ ملائکه‌اش پرستاری

مینمودند * (۱۴) و بعد از گرفتاریء یحیی عیسی بناحیهء جلیل آمده بشارت
بملکوت خدا میداد (۱۵) و میگفت بدرستی که وقت کامل شده است
و ملکوت خدا نزدیک است پس توبه نمائید و باین بشارت خجسته اعتقاد
آرید * (۱۶) و در اثنای عبور بر کنار دریای جلیل شمعون و برادرش اندریاس‌را
دید که دام در دریا می‌انداختند از آنجا که ماهی‌گیر میبودند (۱۷) عیسی
آنهارا گفت که بعقب من آئید که من شمارا مردم‌گیر خواهم گردانید
(۱۸) پس بی تعلّل دامهای خودرا گذاشته ویرا تعاقب نمودند (۱۹) و اندکی
از آنجا پیشتر رفته یعقوب ابن زبدی و برادرش یوحنّارا دید که در کشتی
دامهای خودرا اصلاح می‌نمودند (۲۰) ایشان‌را نیز فی‌الفور دعوت نموده آنها
پدر خود زبدی‌را با مزدوران در کشتی گذاشته بعقب وی روان گردیدند *
(۲۱) و داخل کپرناحوم گشته در روز سبت بی تامّل داخل مجمع گشته وعظ
کردن گرفت (۲۲) و از تعلیم وی متحیّر میبودند زیرا که مقتدرانه ایشان‌را
تعلیم مینمود نه برسیاق نویسنده‌گان (۲۳) بود در مجمع ایشان شخصی که
به روح خبیثه بود او فریاد نموده گفت (۲۴) ای عیسیء ناصری بگذار مارا
با تو چه کار است آیا که بجهة پامال نمودن ما آمدهء من تورا می‌شناسم
که کیستی ای برگزیدهء خدا (۲۵) پس عیسی نهیب نموده گفت ساکت
باش و از وی بیرون آی (۲۶) که آن روح خبیث اورا مرتعش کرده و باواز
درشتی فریاد نموده از وی بیرون آمد (۲۷) و همه‌گی بطوری متعجّب گشته
که از یکدیگر سؤال مینمودند و میگفتند که این چیست و این چه تعلیم نو
است که بر ارواح خبیثه باقتدار حکم میکند و آنها اطاعتش مینمایند
(۲۸) و از آن وقت آوازهء وی در همه‌گیء اطراف جلیل پیچید * (۲۹) و در
آن وقت از مجمع بیرون آمده با یعقوب و یوحنّا بخانهء شمعون و اندریاس
در آمدند (۳۰) و مادر زن شمعون تب نموده خوابیده بود همان دم ویرا
در بارهء او خبر دادند (۳۱) و او آمده دست اورا گرفته برخیزانیدش که

فيِ الفور تبِ او زائل شد و بخدمتِشان مشغول گردید * (۳۲) و چون شبانگاه
که آفتاب غروب نمود جمیعِ بیماران و دیوانه‌گان‌را نزدِ وَيْ حاضر کردند
(۳۳) و همه‌گيِ ساکنانِ آن بلاد بر در جمع آمدند (۳۴) و بسیاري از آنانرا
که بامراضِ مختلفه گرفتار میبودند شفا بخشیده و دیوانِ بسیاري‌را اخراج
نمود لیکن دیوان‌را اجازت نداد که از شناسائيِ وَيْ تکلّم نمایند * (۳۵) و
سحرگاهان قبل از صُبح بر خاسته بیرون شتافت و در ویرانهٔ بنماز مشغول
گشت (۳۶) و شِمْعُون و کساني که با وَيْ بودند بعقبِ او روان گردیدند
(۳۷) پس وَيْرا یافته گفتندَش که تماميِ خلق در جستجُوي تو میباشند
(۳۸) و ایشانرا گفت که باید به قُراء قریبه رفته ایشانرا نیز اعلام نمائیم زیرا
که بجهةِ این کار بیرون آمده ام (۳۹) و پیوسته در همه‌گيِ جَلِیلْ در مجامعِ
آنها اعلام مینمود و دیوان‌را اخراج میکرد * (۴۰) که ناگاه مبروصي نزدِ وَيْ
آمده و از او استدعا نموده پیشش بزانو در آمده گفت چنانچه خواهي تواني
که مرا طاهر سازي (۴۱) عیسیٰ ترحم فرموده دست دراز کرد و اورا لمس نموده
گفت میخواهم طاهر شو (۴۲) که دفعتًا بعد از تکلّمِ وَيْ برص زائل گشته طاهر
گردید (۴۳) پس فيِ الفور اورا سفارش نموده روانه گردانید (۴۴) وَيْرا گفت که
زینهار هیچ کس‌را مطّلع نساخته بلکه شتافته خودرا بکاهن بنما و آنچه مُوسيٰ
مقرّر کرده است بجهةِ تطهیرِ خویش بتقدیم رسان تا آنکه شهادتي باشد
بر ایشان (۴۵) لیکن او بیرون شتافته شروع نمود بندا کردنِ بسیار و بمشهور
نمودنِ آن مقدّمه بنهجي که آشکارا نمي‌توانست بعد از آن داخلِ آن شهر
شود پس در اماکنِ غیرِ مسکونه بسر میبُرد و مردم از هر طرف بنزدِ وَيْ
مي‌آمدند *

(بابِ دویم مشتمل بر بیست و هشت آیه)

(۱) بعد از چند روزي بار در کَپِرْناحُومْ داخل گشته و چون بودنَش در خانه
بسمعِ خلق رسید (۲) فيِ الفور خلقِ بسیاري جمع آمدند بحیثیّتي که

اماکنِ قریبه بدر نیز بالمرّه گنجایشِ ایشانرا نداشت و او با ایشان بکلام تکلّم مینمود (۳) پس مرتعشي‌را که چهار کس اورا برداشته بودند بنزدِ وَيْ آوردند (۴) و چون از کثرتِ انبوه ممکن نبود که اورا بنزدِ وَيْ آورند پس سقفِ مکاني‌را که در آن نشسته بود برداشته و شکافته تختي‌را که مرتعش بر آن خوابیده بود بزیر آوردند (۵) و عیسي اعتقادِ آنهارا مشاهده نموده آن مرتعشرا گفت اي فرزند گناهانِ تو آمرزیده شد (۶) و در آنجا تني چند از نویسنده‌گان نشسته بودند که در دلِ خود مي‌اندیشیدند (۷) که چرا این شخص چنین بکفر تکلّم مي‌نماید کیست که تواند آمرزید گناهان‌را جز خدا وبس (۸) که في‌الفور عیسي در روحِ خود یافت که آنها چنین تصوّر نموده اند ایشانرا گفت چرا اینچنین تصوّرات مینمائید (۹) آیا گفتنِ کدام یك بمرتعش اسهل است گناهانِ تو آمرزیده شد یا آن که گفتن برخیز وتختِ خودرا برداشته روان شو (۱۰) لکین تا بدانید که فرزندِ انسانرا بر زمین قدرتِ عفوِ گناهان هست پس مرتعش‌را فرمود (۱۱) که تورا میگویم برخیز وتختِ خودرا برداشته بخانهٔ خود روان شو (۱۲) در ساعت برخاسته وتخت‌را برداشته در پیشِ رويِ همه بیرون شتافت چنانکه همه‌گي تعجّب نموده و خدارا تمجید کرده مي‌گفتند که هرگز چنین امري‌را مشاهده ننموده بودیم * (۱۳) و باز بکنارهٔ دریا بیرون رفته و تماميِ خلق بنزدِ وَيْ آمده او ایشانرا تعلیم میفرمود (۱۴) و در اثنايِ راه لیويِ ابنِ حَلْفَارا دید که در گمرك‌خانه نشسته است وَيرا گفت متابعتَم نما او برخاسته بعقبِ وَيْ روان گردید (۱۵) و در هنگامی که عیسي بجهةِ تناولِ غذا در خانهٔ وَيْ نشسته بود اتّفاقاً تني چند از باج‌گیران و معصیت‌کاران با عیسي و شاگردانِ وَيْ نشسته بودند زانرو که هر چند بسیار بودند پیرويِ مینمودند (۱۶) و چون نویسنده‌گان و فَریسیانْ اورا دیدند که با باج‌گیران و گناه‌کاران تناول مینماید تلامیذِ وَيرا گفتند که بچه جهة با عشّاران و تباه‌کاران اکل و شرب مینماید (۱۷) و عیسي این سخن‌را

استماع نموده ايشانرا گفت آنان که صحيح اند احتياج بطبيب ندارند بلکه
آنان که مريض اند و من نيامده ام که راستانرا دعوت نمايم بلکه تا گناه‌کارانرا
بسوي توبه بخوانم * (۱۸) و شاگردانِ يَحْيي و فَرِيسيانْ پيوسته صائم مي‌بودند
پس نزدِ وَيْ آمده گفتند چون است که شاگردانِ يَحْيي و فَرِيسيانْ روزه
ميدارند و شاگردانِ تو صائم نمي شوند (۱۹) عيسي آنهارا فرمود که آيا ابناي
بَيْتِ‌اَلسّرورا ممکن است مادامي که داماد با آنها است روزه دارند بدرستي
که هنگامي که دامادرا با خود دارند روزه نمي توانند گرفت (۲۰) ليکن ايّام
خواهد آمد که داماد از ميانِ آنها برداشته شود آنگاه در آن ايّام روزه
خوهند داشت (۲۱) و هيچ کس از کرباسِ درشت وصله بر پيراهنِ کُهنه نمي
گذارد و الّا آن نوِ کامل‌کنندهٔ کُهنه از او فرا مي‌گيرد و آن دريده‌گي اقبح‌تر
مي‌گردد (۲۲) و هيچ کس بادهٔ نَوْرا در خيکهاي کُهنه نمي گذارد و الّا آن
شرابِ نَوْ آن مشك‌هارا بدرَد و شراب بريزد ومشکها ضايع گردد بلکه
مَيِ تازه‌را در خيکهاي نو بايد ريخت * (۲۳) اتّفاقاً در روزِ سبتي از ميانِ
کِشت‌زاري عبور ميکرد و شاگردانِ وَيْ در اثناي راه شروع بخوشه چيني
نمودند (۲۴) پس فَرِيسيانْ وَيْرا گفتند که ملاحظه نما که بچه قِسم عملِ غيرِ
شايسته‌را در روزِ سبت بجا مي‌آورند (۲۵) و او ايشان‌را گفت که آيا گاهي
مطالعه ننموده ايد آنچه داوُدْ بعمل آورد چون محتاج گشت و گرسنه گرديد
او و کساني که با وَيْ بودند (۲٦) که چگونه در خانهٔ خدا در زمانِ اَبْيَاثار
کاهنِ بزرگ در آمده و نانهاي تقدّمه‌را که برِ غيرِ کَهَنَه تناولِ آن جائز نيست
خورد و به آنهائي که با وَيْ بودند نيز داد (۲۷) پس ايشانرا گفت که سبت
بجهةِ انسان مقرّر شده است نه انسان بجهةِ سبت (۲۸) پس فرزندِ انسان
خداوندِ يوم سبت هم ميباشد *

(بابِ سيوم مستمل بر سي و پنج آيه)

(۱) پس باز در مجمع داخل گشت و بود در آنجا مردي که دستِ او خشك

شده بود (۲) و آنها مترصّد میبودند که شاید اورا در سبت شفا بخشد تا بر
وَيْ ادّعا نمایند (۳) پس آن مردِ شل دستـرا گفت که در میانه به ایست
(۴) و آنهارا فرمود که در روزِ سبت آیا عملِ نیکو نمودن جائز است یا عملِ
زشت نفسيرا نجات بخشیدن یا هلاك نمودن آنها خاموش گردیدند
(۵) و باطراف بخشم بر آنها نظر افکنده زانرو که از سنگدليء آنها غمگین
شده بآن مرد گفت که دستِ خودرا دراز کن و او آنرا دراز نموده که
دستِ او چون دستِ دیگرش درست گردید (۶) و فَرِیسِیانْ بیرون شتافته
بي‌تأمّل با هِیرُودِیانْ در بارهء وَيْ شوري نموده که چه سانش هلاك نمایند *
(۷) و عیسي با شاگردانِ خویش بدریا متواري گشته و جمعِ بسیاري از جَلِیلْ
و یِهُودِیّه در قفاي وَيْ روان شدند (۸) و از اُورشَلِیمْ و اِدُومِیّه و آن طرفِ
اَرْدَنْ و از سَکَنَهء اطرافِ صُورْ و صِیدُونْ جماعتِ بسیاري بسببِ استماعِ
أُمورِ عظیمه که از او صادر میگشت بروَيْ جمع آمدند (۹) پس شاگردانِ
خودرا فرمود که کشتيء کوچکي از جهةِ وَيْ نگاه دارند که مبادا از کثرتِ
جمعیّت بر وَيْ صدمهء واقعه گردد (۱۰) زانرو که چون جمعيرا شفا بخشید
بسیاري که بمرضها مبتلا بودند بـر وَيْ هجوم نمودند که اورا مسّ نمایند
(۱۱) و چون ارواحِ پلیده مشاهده‌اَش مینمودند نزدِ وَيْ افتاده فریاد میکردند
که توئي فرزندِ خدا (۱۲) و او آنهارا بسیار تأکید مینمود که اورا شهرت ندهند *
(۱۳) پس بر فرازِ کوهي رفته و هر کسرا که میخواست طلبیده و آنها نزدِ وَيْ
آمدند (۱۴) و دوازده نفررا مقرر فرمود که با وَيْ باشند که آنهارا روانه نماید
هم بجهةِ وعظ نمودن (۱۵) و هم بجهةِ قادر گردانیدن بر شفاي مَرَضها و اخراجِ
اجنّه (۱۶) و شمعُونْ بپِطرُسْش ملقب نمود (۱۷) و یَعقُوبِ پسرِ زِبدِي و یُوحنّاء
برادرِ یَعقُوبْ که آنهارا به بني‌رِگْسْ یعني فرزندانِ رَعْد ملقّب ساخته بود
(۱۸) و اَندرِیاسْ و فِیلِپُّوس و بَرتُلْماَ و متّي و تُوما و یَعقُوبِ ابنِ حَلْفا و تَدّي
و شِمعُونِ قِنَعَنِي (۱۹) و یِهُوداِهِ اِسْکَرْیُوطِي که اورا تسلیم نمود * پس در خانه

داخل گشتند (۲۰) و مردم باز باتّفاق مي‌آمدند چنانچه فرصتِ نان خوردن
هم نداشتند (۲۱) و مصاحبانِ ويْ شنیده بجهةِ باز داشتنِ او بیرون شتافتند
زانرو که میگفتند بتحقیق که بیهوش است (۲۲) و نویسنده‌گان که از اُورشَلیمْ
آمده بودند گفتند که او بعِلْزبُولْ دارد و دیوان‌را بوساطتِ رئیس دیوان بیرون
مي‌نماید (۲۳) پس آنهارا خوانده و در مثالها با ایشان سخن رانده فرمود که
چگونه شیطاني شیطاني‌را اخراج نماید (۲۴) چه هرگاه مملکتي برخلافِ خود
منقسم گردد آن مملکت پایدار نخواهد بود (۲۵) و هرگاه خانهٔ برخلافِ خود
منقسم گردد آن خانه نیز پایدار نتواند بود * (۲۶) پس هرگاه شیطاني برخلافِ
خود برخیزد و جدا گردد پایدار نخواهد ماند بلکه تمام خواهد گشت
(۲۷) و هیچ کس در خانهٔ مردِ قوي داخل گشته نتواند که اموالشَ‌را غارت
نماید جز آنکه آن مردِ توانارا ببندد آنگاه خانه‌اشَ‌را غارت نماید (۲۸) و
بدرستي که بشما میگویم که تمامئ گناهانِ بني آدم آمرزیده خواهد شد
حتّي کفر چندانکه کفر ورزند (۲۹) مگر آن که بروح‌القُدس کفر گوید که هرگز
آمرزیده نخواهد شد بلکه مستوجبِ عذابِ ابدي است (۳۰) زیرا که آنها
گفته بودند که در ويْ روحِ خبیث میباشد * (۳۱) آنگاه برادران و مادرِ ويْ
آمده و بیرون ایستاده نزدِ ويْ فرستاده اورا طلب نمودند (۳۲) و جماعتي
که بر اطرافِ ويْ نشسته بودند اورا گفتند اینك مادر و برادرانت تورا در
بیرون طلب مینمایند (۳۳) که ایشان‌را جواب داده گفت که مادرِ من
کیست و برادرانم کدام اند (۳۴) پس بر آناني که بر اطرافِ ويْ نشسته بودند
نظر افکنده گفت این است مادر و برادرانم (۳۵) زانرو که هر کس که خواهشِ
خدارا بعمل آورد برادر و خواهر و مادرِ من است *

(بابِ چهارم مشتمل بر چهل و یك آیه)

(۱) و باز بر کنارهٔ دریا آغازِ تعلیم نمود و جماعتِ بسیاري بر ويْ جمع
گشته بنهجي که در کشتي داخل گشته بر دریا قرار گرفت و تمامئ آن

جمعت نزديك بدريا در خشكي ميبودند (۲) در چيزهاي بسياري آنهارا در مثالها تعليم نمود و در اثناي تعليم نمودن ايشان‌را فرمود (۳) كه بشنويد بذرگري بجهةِ زراعت نمودن بيرون رفت (۴) اتّفاقاً در اثناي زرع نمودن بعضي بر كنارهء راه ريخته و مرغانِ هوا آمده آنهارا خوردند (۵) و بعضي بر سنگلاخ افتاده چنانچه خاكِ بسياري نداشت و چون در خاك عُمق نداشت فيالفور نمو نمود (۶) ليكن چون آفتاب طالع گشت [بجهةِ حرارت] پژمرده گشت و چون ريشه نداشت خشك گرديد (۷) و بعضي در ميانِ خارها كاشته گرديد و همان خار نمو نموده خفه‌اش نمود و هيچ ثمر نياورد (۸) و بعضي در زمينِ نيكو كاشته گرديد و رسيد بثمري كه نمو نموده و زياد شده بعضے سي و بعضے شصت و بعضے صد چندان ثمر آورد (۹) پس آنهارا فرمود كه هر كس گوشِ شنوا دارد بشنود * (۱۰) و چون تنها گرديد آناني كه نزدِ وي بودند با آن دوازده نفر معنيء مثل‌را از وي استفسار نمودند (۱۱) و ايشان‌را فرمود كه دريافت نمودنِ رموزِ ملكوتِ خدا بشما داده شده است امّا بآنائي كه خارجي هستند تماميء چيزها در امثال بيان ميشود (۱۲) تا پيوسته بنگرند و نه بينند و پيوسته گوش دهند و نه فهمند مبادا كه گاهي پشيمان شوند و گناهانِ ايشان آمرزيده شود (۱۳) پس آنهارا فرمود كه آيا اين مثل‌را نمي‌يابيد پس تماميء مثالهارا چگونه خواهيد يافت (۱۴) بذرگر آن است كه كلمه‌را ميكارد (۱۵) و آناني كه بر كنارهء راه اند آنجا است كه كلمه در آن كاشته ميشود و چون كلمه‌را مي‌شنوند فيالفور شيطان مي‌آيد و آن كلمه‌را كه در دلهاي آنها كاشته شده است ميربايد (۱۶) بهمين وضع آنها كه بر زمينِ سنگلاخ كاشته شده بودند آنان اند كه چون كلمه‌را مي‌شنوند بخوشنودي فيالفورش قبول مي‌نمايند (۱۷) و در خود ريشه ندارند بلكه چندي مانده چون زحمتي يا تصديعي بجهةِ آن كلمه واقع گردد بي درنگ لغزش مي‌يابند (۱۸) و آنها كه در ميانِ خارها كاشته شده بودند آنان اند كه كلمه‌را مي‌شنوند (۱۹) ليكن افكارِ دنيوي

و فريبِ توانگري و هوسِ چيزهاي ديگر داخل گشته كلمه‌را خفه مينمايد
و بيثمر ميگردد (۲۰) و آنهائي كه بر زمينِ نيكو افتاده بودند آنان اند كه
كلمه‌را شنيده قبول مي‌نمايند و بعضي سي و بعضي شصت و بعضي صد مانند
ثمر مي‌آرند * (۲۱) و آنهارا فرمود كه آيا چراغ مي‌آيد بجهةِ گذارده شدن در
زيرِ پيمانه يا بزيرِ تخت نَيٌ بلكه بجهةِ گذاشته شدن بر چراغدان (۲۲) زانرو
كه هيچ پنهاني نيست كه ظاهر نخواهد گشت و هيچ پوشيده‌ نيست جز
آنكه آشكارا گردد (۲۳) هر كسِ كه گوشِ شنوا دارد بشنود (۲۴) و ايشان‌را
فرمود بنگريد كه چه مي‌شنويد از هر پيمانه‌ كه مي‌پيمائيد بجهةِ شما
پيموده خواهد شد و بشما كه مي‌شنويد زياد خواهد گشت (۲۵) چه بآن
كس كه دارد داده خواهد شد و آن كس كه ندارد نيز آنچه دارد از او گرفته
خواهد گشت * (۲٦) و باز فرمود كه ملكوتِ خدا چنين است كه مردي
تخم‌را در زمين مي‌افشاند (۲۷) و بخواب رود پس شب و روز برخيزد و آن
تخم نمو و نشو مي‌كند و او مطّلع نيست كه چون ميشود (۲۸) زانرو كه
زمين از خويش ميروياند اوّل علف بعد از آن سنبله پس دانهٔ كامل در
آن سنبله (۲۹) و چون ثمر خويش‌را ظاهر سازد في‌الفور داس‌را بكار ميبرد
زيرا كه هنگامِ درو رسيده است * (۳۰) و باز فرمود كه ملكوت خدارا بچه
چيز شبيه سازيم يا بچه مثال تمثيلش نمائيم (۳۱) دانهٔ خردلي‌را مانَد كه
چون بر زمين كاشته ميگردد از همه‌گيِ دانهائي كه بر زمين است كوچكتر
است (۳۲) و چون كاشته گشت نمو مينمايد و بزرگترين همهٔ بقولات
مي‌شود پس شاخهاي بزرگ مي‌افرازد چنانچه مرغانِ هوا در زيرِ سايهٔ آن
قرار ميتوانند گرفت * (۳۳) و مانندِ اين مثالها به امثالِ بسياري بجهةِ آنها
برحسبِ استعدادِشان كلمه‌را بيان ميفرمود (۳۴) و بجز مثل بآنها تكلّم نمي
فرمود و همه چيزهارا بشاگردان خويش در خفيه خالي مينمود * (۳۵) و در
همان روز چون شام گشت ايشان‌را گفت بيائيد تا بآن طرف عبور كنيم

(۳۶) و آن جماعت‌را رخصتِ برگشتن داده و چنانچه در کشتي بود بُردندش و چند کشتيءِ کوچک نیز با او بودند (۳۷) و طوفانِ عظیمي از هوا پدید آمد چنانچه موج کشتي‌را صدمه زد که بالآخره مشرف بغرق شد (۳۸) و او در دنبالِ کشتي بر بالش خُفته بود پس اورا بیدار نموده باو گفتند اي استاد هیچ نمی اندیشي که هلاك شویم (۳۹) پس بر خاسته هوارا نهیب فرمود و دریارا فرمود که ساکن شو و آرام گیر که هوا ساکن گشته آرام کاملي پدید آمد (۴۰) و آنهارا فرمود که بچه سبب چنین مضطرب میباشید چرا اعتقاد ندارید (۴۱) و ایشان بسیار مخوف گشته با هم مي‌گفتند که این کیست که باد و دریا هم اورا اطاعت مینمایند *

(بابِ پنجم مشتمل بر چهل و سه آیه)

(۱) پس بآن کنارهء دریا بسرزمینِ گَدَرِئینْ آمدند (۲) و چون از کشتي بیرون آمد فيالفور شخصي از قبرستان با دیوِ پلید بوَيْ دو چار گشته (۳) که در میانِ قبرستان ساکن بود هیچ کس به زنجیر هم اورا نمي‌توانست بند نمود (۴) زیرا که بارها بکُنده‌ها و زنجیرها بسته شده بود و زنجیرهارا گسیخته و کُنده‌هارا مي‌شکست و هیچ کس اورا رام نمي‌توانست نمود (۵) و پیوسته شب و روز در کوه‌ها و قبرها فریاد مینمود و خودرا بسنگ مجروح میکرد (۶) چون عیسي‌را از دور مشاهده نمود دوان آمده ویرا سجود نمود (۷) و باوازِ بلند فریاد نموده گفت که اي عیسيءِ فرزندِ خداي تعالي مرا با تو چه کار است تورا بخدا سوگند میدهم که عذابم ندهي (۸) زانرو که ویرا گفته بود که اي دیوِ پلید از این شخص بیرون آي (۹) پس از وَيْ سؤال نمود که چه نام داري گفت که نامِ من لِغیُونْ است زانرو که بسیار هستیم (۱۰) و از وَيْ استدعاي بسیار نمودند که ایشان‌را از آن مرزوبوم اخراج ننماید (۱۱) و در آنجا نزدیك بکوه گلّهء بزرگي از گراز میچریدند (۱۲) و همهء دیوها از وَيْ خواهش نمودند که مارا بآن گرازها بفرست تا در آنها داخل گردیم (۱۳) و فيالفور عیسي آنهارا

اجازت داد و آن روحهاي خبيثه بيرون رفته در آن خوكان داخل گشتند
كه آن گلّه از كمرِ كوه بدريا جِستند و قريب بدو هزار بودند كه در دريا خفه
شدند (۱۴) و خوكبانان گريخته مردمِ آن شهر و نواحي‌را آگاه نمودند و ايشان
بجهةِ تماشاي آن سرگذشت بيرون شتافتند (۱۵) و نزدِ عيسي آمده ديوانه‌ءرا كه
لِغيون [يعني فوج] در وَيْ بود مشاهده نمودند كه نشسته و لباس پوشيده و هوشيار
گشته است پس خائف گرديدند (۱۶) و كساني كه آن مقدّمه‌را مشاهده نموده
بودند بجهةِ ايشان سرگذشتِ ديوانه و گرازهارا نقل نمودند (۱۷) پس آنها
شروع بالتماس نمودند كه از حدودِ ايشان رحلت نمايد (۱۸) و چون در
كشتي در آمد شخصي كه ديوانه بود استدعا نمود كه با وَيْ باشد (۱۹) و عيسي
اجازتش نفرموده بلكه ويرا فرمود كه بخانهء خويش بسوي خويشانِ خود
برو و ايشان‌را مطّلع گردان كه خداوند چه أمورِ عظيمه بجهةِ تو بظهور آورد
و چگونه تورا ترحّم فرمود (۲۰) و از آنجا رفته در مَدائنِ عشر شروع به بيانِ
آن أمور كه عيسي بجهةِ وَيْ نموده بود كرد كه تمامیءِ خلق متحيّر گرديدند *
(۲۱) و چون عيسي باز بآن طرف در كشتي عبور نمود مردمِ بسياري بر وَيْ
جمع گشتند و او هنوز نزديك بدريا بود (۲۲) كه ناگاه شخصي يائِروسْ نام
از رؤساي مجمع آمده و اورا ملاحظه نمود و بر قدمهايَش افتاد (۲۳) و اورا
بسيار التماس نموده گفت كه دخترِ كوچكِ من مشرف بمرگ است بيا
و بر او دست بگذار كه شفا يافته زنده ماند (۲۴) پس با او روان گشته و خلقِ
بسياري از قفايَش روان گشتند و اورا مزاحم ميشدند * (۲۵) [از اتّفاقات]
آنكه ضعيفه‌ء كه دوازده سال بمرضِ سيلانِ خون گرفتار بود (۲۶) معالجاتِ
بسيار از اطبّاء متعدّده ديده و هر چه داشته صرف نموده بجاي نرسيد بلكه
شدت نموده بود (۲۷) چون خبرِ عيسي‌را شنيده در آن كثرت از عقبِ وَيْ
آمده لباسش‌را مسّ نمود (۲۸) زانرو كه با خود انديشيده بود كه اگر همين
لباسَش‌را مسّ كنم نجات خواهم يافت (۲۹) كه در ساعت جريانِ خونِ

وَيْ ايستاده و از خود دريافت نمود كه از آن مرض صحّت يافته است (۳۰) و در همان دم عيسي ادراك نمود كه قوّتي از وَيْ بيرون رفت پس بآن كثرت توجّه نموده فرمود كه كيست آنكه رختِ مرا مسّ كرد (۳۱) و شاگردانِ وَيْ گفتندَش كه مي‌نگري كه اين كثرت بر تو هجوم مي‌آرند و ميفرمائي كيست كه مرا مسّ نمود (۳۲) پس باطراف بجهةِ مشاهدهٔ آن زن كه اين عمل‌را نموده بود نگريست (۳۳) ليكن زن ترسان و هراسان و آنچه از وَيْ صادر شده بود دانسته آمد و نزدِ وَيْ افتاده تماميء حقيقت‌را بوَيْ ظاهر ساخت (۳۴) وَيْرا فرمود كه اي دختر عقيدهٔ تو مر تورا نجات داد برو بسلامت و از مرضِ خويش رستگار باش * (۳۵) و در اين گفتگو بود كه از منسوبانِ رئيسِ مجمع چندي آمده گفتندَش كه دخترت وفات نمود از براي چه استادرا بيش از اين زحمت ميدهی (۳۶) و عيسي آن مقدّمه‌را مي‌شنيد در ساعت برئيسِ مجمع گفت كه خائف مباش همين اعتقاد نما و بس (۳۷) و جز پِطرُس و يعقُوب و يُوحَنّاء برادرِ يعقُوبْ هيچ كس‌را رخصتِ متابعت نفرمود (۳۸) و در خانهٔ رئيسِ مجمع داخل گشته غوغائي‌را با آنان كه گريه و نوحهٔ بسيار مينمودند مشاهده كرد (۳۹) پس داخل گشته بآنها فرمود كه بچه جهة غوغا و گريه مي‌كنيد و حال آنكه اين دختر نمرده بلكه خوابيده است (۴۰) و ايشان بر وَيْ خنديدند پس همه‌گيء ايشانرا بيرون كرده پدر و مادرِ دختر و آنانيرا كه با وَيْ بودند بهمراهِ خود برداشت و در آنجا كه دختر خوابيده بود رفت (۴۱) و دستِ دختررا گرفته فرمود طالِيثا قُومِي كه ترجمه‌اش اين است بتو ميگويم اي دختر بر خيز (۴۲) كه در ساعت دختر برخاسته خرامان گرديد كه دوازده ساله بود و ايشان بي نهايت تعجّب نمودند (۴۳) پس ايشانرا بسيار تأكيد فرمود كه احدي از اين مقدّمه مطّلع نگردد و فرمود كه چيزي بجهتِ خوردن باو بدهند *

(بابِ ششم مشتمل بر پنجاه و شش آیه)

(۱) پس از آنجا روان گشته بوطنِ خویش آمد و شاگردانَش وَيْرا تبعیّت نمودند (۲) چون روزِ سبت رسید در مجمع آغازِ تعلیم دادن نموده و بسیاري که کلامِ وَيْرا شنیده تعجّب کردند و گفتند که این شخص‌را این چیزها از کجا بهم رسید و این چه حکمت است که بوَيْ داده شده است که چنین أمورِ قويّة از دستهاي وَيْ صادر میشود (۳) مگر این نه آن نجّارِ فرزندِ مریم است برادرِ یعقوب و یوشا و یهوداه و شمعون و مگر نه خواهرانِ او در اینجا نزدِ ما میباشند و در حقِّ او لغزش می‌یافتند (۴) لیکن عیسي آنهارا فرمود که هیچ پیغمبري بي احترام نیست جز در وطنِ خود و در میانِ اقران و خانهٔ خویش (۵) و در آنجا هیچ امرِ قوي نتوانست نمود جز آنکه بر چند مریض دست نهاده شفا بخشید (۶) و از عدمِ اعتقادِ آنها تعجّب کرد و باطرافِ قُرا بتعلیم دادن روان گردید * (۷) پس دوازده نفررا نزدِ خود خوانده و در روانه نمودنِ آنها جفت جفت شروع نمود و آنهارا بر روحهاي پلیده قدرت بخشید (۸) و ایشان‌را فرمود که بجهةِ سفر با خود توشه‌دا یاني ناني یا نحاسي در میانِ همیان بر ندارید جز عصا وبس (۹) لیکن کفش پوشید و دو قبا مپوشید (۱۰) و ایشان‌را فرمود که در هر جا که بخانهٔ داخل شوید در همانجا بمانید تا از آنجا روانه شوید (۱۱) و اشخاصي که شمارا نپذیرند و کلامِ شمارا نشنوند چون از آنجا بیرون آئید گردِ قدمهاي خودرا بر افشانید تا شهادتي بر آنها باشد بدرستي که بشما میگویم که در روزِ جزا بر سر زمینِ سدوم یا عَمُوراه اسهل خواهد بود از این شهر (۱۲) پس آنها بیرون رفته ندا مي‌نمودند که توبه نمایند (۱۳) و دیوانِ بسیاررا اخراج نمودند و بیمارانِ متعدّدرا بروغن چرب نموده شفا بخشیدند * (۱۴) و از آنجا که اسمِ وَيْ شهرت یافته بود هیرودیسِ مَلِكْ آوازه‌آش‌را شنیده گفت که یحییِء غسل دهنده است که از مرده‌گان برخاسته و بدین جهة أمورِ عجیبه از وَيْ صادر میگردد (۱۵) و دیگران

گفتند که ایلیاه است و بعضي گفتند پیغمبري یا مانندِ یکي از پیغمبران (۱۶) امّا هیرودیس شنیده گفت که این یحیاست که گردنش‌را زده بودم و الحال از مرده‌گان برخاسته است (۱۷) زیرا که همین هیرودیس بجهةِ خاطرِ هیرودیا زنِ برادرش فیلپوس فرستاده یحیي‌را دستگیر کرده در محبسش حبس نمود زانرو که آن زن‌را در عهدهٔ نکاح آورده بود (۱۸) و یحیي به هیرودیس گفته بود که نگاه داشتنِ زنِ برادرت بر تو جائز نیست (۱۹) از این جهة هیرودیا در کمینِ وي مي‌بود که اورا بقتل رساند لیکن نمي توانست (۲۰) زیرا که هیرودیس از یحیي خوف مینمود از آنجا که اورا مردِ صدیق و مقدّس میدانست و رعایتش نموده کلامش‌را شنیده اعمالِ بسیار بجا مي آورد و سخنش‌را بخوشي مي شنید (۲۱) و چون هنگامِ فرصت رسید که هیرودیس در روزِ تولّدِ خود بجهةِ أمراء خود و مین‌باشي‌ها و بزرگانِ جلیلْ ضیافتي نموده بود (۲۲) که دخترِ هیرودیاء مذکوره داخل گشت و رقصي نمود که هیرودیس‌را با هم‌نشینان مسرور نموده مَلِك آن دختررا گفت که هر آنچه خواهش داري از من بطلب که من بتو خواهم بخشید (۲۳) و بجهةِ وي سوگند خورده [گفت] هر آنچه از من سؤال نمائي اگرچه نصفِ مُلکِ من باشد بتو ارزاني خواهم فرمود (۲۴) و او بیرون رفته از مادرِ خود سؤال نمود که چه طلب نمایم گفت سرِ یحیيِ غسل دهنده‌را (۲۵) پس بسرعتِ تمام نزدِ مَلِك اندرون آمده سؤال نموده گفت که خواهشِ آن دارم که در این دم سرِ یحیيِ غسل دهنده‌را در طشتي بمن عنایت فرمائي (۲۶) و مَلِك بغایت دلگیر گشته لیکن بجهةِ پاسِ سوگند و خاطر جوئيِ مجلسیان نخواست که مایوسش نماید (۲۷) في‌الفور پادشاه جلّادي‌را فرستاده به آوردنِ سرِ وي فرمان داد و او رفته سرش‌را در زندان جدا ساخت (۲۸) و سرش‌را در طشت آورده به دختر سپرد و دختر آن‌را بمادرِ خویش رسانید (۲۹) و شاگردانِ وي شنیده آمدند و جسدش‌را برداشته در قبري نهادند * (۳۰) و حواریان نزدِ

عيسيٰ جمع گشته همه‌گيء مقدّمات‌را از آنچه بعمل آوردند و از آنچه تعليم
نمودند بويَ بيان كردند (۳۱) پس ايشان‌را گفت كه بتنهائي در مكانِ خلوتي
رفته اندكي آرام بگيريد زيرا كه متردّدينِ چندان بودند كه مجالِ تناولِ طعام
هم نداشتند (۳۲) پس بتنهائي در كشتي بمكان ويراني رفتند * (۳۳) و در اثناي
رفتنِ آنها مردم اورا ديده بسياري شناختندَش و از تماميء شهرها پياده در
عقبِ ويَ به آنجا شتافتند و بر آنها سبقت جسته با هم نزدِ ويَ آمدند
(۳۴) و عيسيٰ بيرون آمده خلقِ بسياري‌را مشاهده نمود كه چون گوسفندانِ
بي‌شبان بودند پس بر ايشان ترحّم فرمود و شروع نموده ايشان‌را چيزهاي
بسيار تعليم كرد * (۳۵) و چون مدّتِ كثيري از روز گذشت شاگردانِ ويَ
نزدَش آمده گفتند اين مكانِ ويران است و وقت منقضي شده است
(۳۶) ايشان‌را رخصت فرما تا مگر به آبادى و دهاتِ اين نواحي رفته ناني
بجهةِ خويش خريده باشند زانرو كه چيزي بجهةِ خوراكِ خود ندارند
(۳۷) ايشان‌را جواب فرمود كه شما آنهارا خوراك دهيد ويَرا گفتند آيا برويم
و دو صد دينار نان خريده ايشان‌را طعام دهيم (۳۸) آنهارا فرمود برويد و ملاحظه
نمائيد كه چند نان داريد و ايشان ملاحظه نموده گفتند كه پنج نان و دو
ماهي (۳۹) ايشان‌را فرمود كه همه‌گيء مردم‌را دسته دسته بر سبزه‌ها بنشانيد
(۴۰) كه ايشان صف بصف صد صد و پنجاه پنجاه بنشستند (۴۱) پس آن پنج
گرده و دو ماهي‌را گرفته بسوي آسمان نظر نموده و آنهارا بركت داده گرده‌هارا
بشكست و بشاگردان خود داده تا پيشِ ايشان بگذارند و دو ماهي‌را نيز بر
مجموعِ آنها تقسيم نمود (۴۲) و تمامي خورده سير گشتند (۴۳) و دوازده سبد
مملوّ از پاره‌هاي نان و از ماهيان نيز برداشتند (۴۴) و خورنده‌گانِ آن نانها
قريبِ پنج هزار مرد بودند * (۴۵) و في‌الفور شاگردانِ خودرا به سوار شدن بر
كشتي و بآنطرف در بيتِ‌صيدا رفتن قبل از خود مجبور فرمود مادامي كه
خود مردم‌را رخصت ميفرمود (۴۶) پس آنهارا رخصت داده بجهةِ نماز گذاردن

بـر کوهي صعود فرمود * (۴۷) و چون شام گشت کشتي در ميانِ دريا و او بر خشکي تنها ميبود (۴۸) و آنهارا در پارو کَشيدن خسته ديده زانـرو کـه بد مخالفِ آنها بود پس نزديك به پاسِ چهارمِ شب بر دريا خرامان گشته نزدِ ايشان آمد و قصدِ گذشتن از آنها داشت (۴۹) و ايشان اورا بـر دريا خرامان ديده صورتِ وهمي تصوّر نموده فـريـاد کردند (۵۰) زيرا کـه تمامي چون اورا ديده مضطرب گرديدند و در ساعت ايشان‌را مخاطب فرموده گفت خاطر جمـع باشيد که من هستم خائف مباشيد (۵۱) پس در کشتي نـزدِ ايشان رفت و باد ساکن گرديد و آنها بي نهايت بيهوش شدند و متحيّر گشتند (۵۲) که معجزهٔ نان‌را تصوّر ننمودند از آنجا که دلِ ايشان سخت بود * (۵۳) پس عبور نموده بزمينِ گِنّيسَرِتْ آمده و در آنجا لنگر افکندند (۵۴) و چون از کشتي بيرون آمدند فيالفور مردم اورا شناختند (۵۵) و بهمه‌گيِ نواحيِ آن مُلك دويده در هر جا که شنيدند که او در آنجاست شروع به آوردنِ بيماران بر تختها نمودند (۵۶) و در دهات و شهرها و ممالك هر جا که داخل ميگشت بيماران‌را در بازارها گذاشته و از وَيْ استدعا مي‌نمودند که همين دامنِ قبايَش‌را مسّ نمايند و هر کس که اورا مسّ نمود شفا مي‌يافت *

(بابِ هفتم مشتمل بر سي و هفت آيه)

(۱) آنگاه فَريسِيانْ و بعضي از نويسنده‌گان از اُورِشَليمْ آمده نـزدِ وَيْ جمع گرديدند (۲) و بعضي از شاگردانِ اورا ديدند که بدستهاي نامطهّر يعني بدستهاي ناشُسته چيز ميخورند پس آنهارا ملامت نمودند (۳) زيـرا کـه فَـرِيسِيانْ و تماميِ يِهودْ سُنّتِ سَلَف‌را قايم گرفته تا دستهارا پيوسته نشويند اکل ننمايند (۴) و هرگاه که از بازار آيند تا شستُشو ننمايند نميخورند و بسيار رسومِ ديگر ميباشد که يافته اند که بايد نگاه داشت چون شُستنِ پيالها و قدحها و ظرفهاي برنجي و کُرسيها (۵) پس فَرِيسِيانْ و نويسنده‌گان از وَيْ پرسيدند که چون است که شاگردانِ تو بر وفقِ رسمِ قُدما عمل نمي نمايند که بدستهاي ناشُسته نان

میخورند (۶) در جوابِ آنها فرمود که اي رياکاران بدرستي که اِشَعیاهْ در بارهٔ
شما خوب اخبار فرموده است چنانچه نوشته شده است که این گروه مرا
بلبها محترم میدارند و دلِ ایشان از من دور است (۷) و مرا بباطل عبادت
مینمایند که احکامِ خلق‌را چون فرائض تعلیم مي‌نمایند (۸) زانرو که حکمِ
خدارا ترک نموده بقواعدِ خلق متمسّك میگردید مانندِ شُستنِ قدحها
و پیاله‌ها و چنین چیزهاي دیگرِ بسیار که بعمل مي‌آورید (۹) و به آنها فرمود
که حکمِ خدارا بخوبي باطل مي‌نمائید تا آنکه سُنَّتِ خویش‌را محکم دارید
(۱۰) چنانچه موسيٰ فرموده است که پدر و مادرِ خودرا محترم دار و هر کس
که پدر یا مادررا دوشنام نماید البتّه هلاك شود (۱۱) و شما میگوئید که هرگاه
شخصي پدر یا مادررا بگوید که آنچه تو از مالِ من بآن منتفع خواهی شد
قربان یعنی هدیّه است معاقب نخواهد بود (۱۲) و بعد از آن مرخّصَش
نمینمائید که بجهتِ پدر یا مادرِ خود چیزي بعمل آرد (۱۳) و کلامِ خدارا
بسُنَّتِ خویش که بِدعت نهاده اید باطل میکنید و چنین کارها بسیار
مي‌نمائید * (۱۴) پس تمامیِ آن گروه‌را خوانده فرمود که بشنوید از من
همه‌گي و بدانید (۱۵) که چیزی نیست که از خارج در انسان داخل گشته
تواند که نجسَش نماید بلکه آنچه از وَيْ بیرون می‌آید آن است که اورا
نجس مینماید (۱۶) کسي که گوشِ شنوا دارد بشنود * (۱۷) و چون از پیشِ
خلق بدرونِ خانه رفت شاگردانَش از آن مثال از وَيْ سؤال نمودند
(۱۸) و ایشان‌را فرمود که مگر شما هم بهمان قِسم بیفهم هستید و نمي فهمید
که هر چه از بیرون در انسان داخل مي‌شود قادر بر نجس نمودنِ وَيْ
نیست (۱۹) زانرو که بدرونِ دلِ وَيْ داخل نمیشود بلکه در درونِ شکم رفته
و بمزبله میرود آنچه همه‌گیِ غذارا پاك میسازد (۲۰) و باز فرمود که آنچه
از انسان بیرون مي‌آید آن است که انسانرا نجس میسازد (۲۱) که از درون
دلِ انساني خیالاتِ بد بیرون می‌آید و فسق و زنا و قتل (۲۲) و دزدي

و طمع و شرارت و تغلّب و بي مبالاتي و چشمِ بد و کفر و تکبّر و بي تميزي (۲۳) تماميء اين چيزهاي بد از درون مي‌آيد و انسانرا نجس ميسازد * (۲۴) پس از آنجا برخاسته بسرحدِّ صُوْر و صِيدُوْن رفته در خانهء داخل گشت و ميخواست که هيچ کس مطّلع نگردد ليکن مخفي نمي توانست شد (۲۵) زانرو که ضعيفهء که دخترِ کوچکِ وَيْ روحِ پليد داشت خبرش‌را شنيد و آمده بر پايهاي وَيْ افتاد (۲۶) و آن زن يُونانِي بود از اهلِ صُوروفِينِيقِي و از وَيْ استدعا نمود که جنّي‌را از دخترش بيرون نمايد (۲۷) ليکن عيسي وَيْرا فرمود که نخست بگذار که فرزندان سير شوند زانرو که گرفتنِ نانِ فرزندان و نزدِ سگان گذاشتن نيکو نيست (۲۸) و او جواب داد که چنين است خداوندا ليکن سگان زيرِ مائده هم از خوردهء نانهاي فرزندان اکل مي‌نمايند (۲۹) وَيْرا فرمود که بجهةِ اين سخن روانه شو که جنّ از دخترِ تو بيرون رفته است (۳۰) پس بخانهء خويش آمده يافت که آن ديو بيرون رفته است و دخترا بر بستري خفته يافت * (۳۱) و باز از نواحيء صُور و صِيدُوْن روان گشته بوسطِ مرزوبوم مَدائِنِ عشر بسوي درياي جَلِيلْ آمد (۳۲) پس کَرِي‌را که زبانش ميگرفت نزدِ وَيْ آورده استدعا نمودند که اورا دست گذارد (۳۳) و او اورا از آن جمعيّت برکناره بُرده انگشتهاي خودرا در گوشش کرد و بآبِ دهن تر نموده زبانش‌را مسّ فرمود (۳۴) و بآسمان نگربسته آهي کَشيد و وَيْرا گفت اِثْفَتَّح يعني باز شو (۳۵) که در هماندم گوشهاي وَيْ باز گشته و عُقدهء زبانش کُشاده شد و بدرستي تکلّم فرمود (۳۶) و آنهارا قدغن فرمود که هيچ کس‌را مطّلع نسازند و ايشان بيش از آنچه او تأکيد فرموده بود اورا مشهور نمودند (۳۷) و بي نهايت تعجّب کرده گفتند که جميعِ کارهارا بخوبي نموده است چنانچه کَرْهارا شنوا و گنگهارا گويا ساخته *

(بابِ هشتم مستمل بر سي و هشت آيه)

(۱) و در آن اوان هنگامي که بسيار جمعيّت بود و مطلقا چيزي بجهت

خوردن نداشتند عیسی شاگردانِ خودرا خوانده بآنها فرمود (۲) که مرا بر
این گروه رحم می‌آید زانرو که الحال سه روز است با من میباشند
و چیزی بجهةِ خوراك نیافته اند (۳) و اگر آنهارا مرخّص نمایم که گرسنه
بخانهای خود روند در عرضِ راه ضعف خواهند نمود زانرو که بعضی از آنها
از اماکنِ بعیده آمده اند (۴) و شاگردانِ وَیْ اورا جواب دادند که چه سان
کسی در این مکانِ ویران این مردم‌را از نان سیر تواند نمود (۵) از آنها پرسید
که چند نان دارید گفتند هفت (۶) پس خلق‌را فرمود که بر زمین بنشینید
و آن هفت نان‌را گرفته و شکر بجا آورده پاره کرد و بشاگردانِ خود داد تا
پیشِ ایشان بَرند و آنها پیشِ روی خلق نهادند (۷) و قدری از ماهیانِ
کوچك داشتند پس او برکت داده فرمود تا آنرا نیز پیش گذارند (۸) پس
آنها خورده سیر گشتند و از پاره‌های که زیاد آمد هفت طبق برداشتند
(۹) و اشخاصی که خوردند قریب بچهار هزار مرد بودند پس آنهارا مرخّص
فرمود * (۱۰) و در ساعت در کشتی در آمده با شاگردانِ خود بنواحیِٔ
دَلْمَنُوثا آمد (۱۱) و فَرِیسیانْ بیرون شتافته با وَیْ آغازِ مناظره نمودند و بر
سبیلِ امتحان آیتِ سماوی از وَیْ خواستند (۱۲) که دلگیر گشته فرمود که
از بهرِ چه این طبقه آیت‌را طلب مینمایند بدرستی که بشما میگویم که
هیچ آیت باین طبقه داده نخواهد شد (۱۳) و آنهارا ترك فرموده باز در کشتی
سوار شده بطرفِ دیگر روانه گشت * (۱۴) و ایشان نان گرفتن‌را فراموش کرده
جز یك گِرده در کشتی با خود نداشتند (۱۵) و او ایشان‌را قدغن فرمود که
با خبر بوده از خمیر مایهٔ فَرِیسیانْ و خمیر مایهٔ هِیرُودِیسْ احتیاط نمائید
(۱۶) و ایشان با خود اندیشیده گفتند زان است که نان نداریم (۱۷) و عیسی
از آن مطّلع شده بایشان فرمود که بچه سبب قیاس مینمائید که از آنجاست
که نان نداریم آیا هنوز درك نمی نمائید و نمی فهمید و تا حال دلهای
خودرا سخت دارید (۱۸) آیا که چشم دارید و نمی بینید و گوش دارید

ونمي شنويد و ياد نمی‌آريد (۱۹) آن وقت كه پنج گرده‌را بر پنج هزار تقسيم نمودم چند طبق مملوّ از پاره‌ها برداشتيد ويرا گفتند دوازده (۲۰) و آن وقت كه هفت‌را بر چهار هزار چند سبد مملوّ از پاره‌ها بر داشتيد گفتند هفت (۲۱) ايشان‌را فرمود پس چرا دريافت نمينمائيد * (۲۲) و به بيت‌صيدا آمد كه كوري‌را مردم نزد وي آوردند و التماس نمودند كه اورا مسّ نمايد (۲۳) و او دست كوررا گرفته از قريه‌اش بيرون برد و آب دهن بر چشمهاي وي افكنده و دستهاي خودرا بر وي گذاشته از او سؤال نمود كه چيزي ميتواني ديد (۲۴) و او بالا نگريسته گفت مردمان‌را چون درخت روان مي‌بينم (۲۵) بعد از آن دست بر چشمهاي وي نهاده ببالا نگرانش ساخت و او صحيح گشته هر كس‌را آشكارا ميديد (۲۶) پس اورا بخانه‌اش فرستاده گفت كه نه داخل قريه شو و نه در آنجا بكسی بگو * (۲۷) و عيسي و شاگردان به دهات قيصريهء فيلپّوس رفتند و در اثناي راه از شاگردان خويش سؤال نموده گفت كه مردم مرا چه كس ميگويند (۲۸) ايشان جواب دادند كه يحيىء غسل دهنده و بعضي ايلياه و بعضی يكي از انبيا (۲۹) ايشانرا فرمود كه شما مرا چه كس ميدانيد كه پطرس جواب داده گفت تو مسيح هستي (۳۰) پس آنهارا قدغن فرمود كه هيچ كس‌را از او مطّلع نسازند * (۳۱) و شروع در تعليم آنها فرموده باين كه فرزند انسانرا ضروري است متحمّل چيزهاي بسيار شدن و از مشائخ و رؤساي كهنه و نويسنده‌گان مردود شدن و كشته گشتن و بعد از سه روز برخاستن (۳۲) و آن مقدّمه‌را آشكارا فرمود چنانچه پطرس اورا گرفته شروع بملامتش نمود (۳۳) و او برگشته بر شاگردان خود نظر افكنده پطرس‌را نهيب داده فرمود كه اي شيطان از عقب من برو زيرا كه انديشهء تو از الهيّات نيست بلكه از انسانيّات است * (۳۴) پس مردم‌را با شاگردان خويش خوانده آنهارا فرمود كه هر كه خواهش آمدن در عقب من دارد خودرا انكار نموده و صليب خودرا برداشته مرا پيروي نمايد

(۳۵) زانرو كه هر كس كه خواهد كه نفسِ خودرا نجات دهد هلاكش خواهد
نمود ليكن هر كس كه بجهةِ من و انجيل نفسِ خودرا تلف نمايد نجاتش
خواهد داد (۳۶) چه اگر انسان تماميء دنيارا جمع نمايد و نفسِ خودرا
هلاك سازد چه فائده بجهةِ وَيْ خواهد داشت (۳۷) يا آنكه انسان چه
چيز بعوضِ جانِ خود خواهد داد (۳۸) لهذا هر كس كه در اين طبقهء زانيء
گناهكار از من و از كلامِ من شرمنده شود فرزندِ انسان نيز هنگامي كه در
جلالِ پدرِ خود با ملائكهء مقدسه خواهد آمد از وَيْ شرمنده خواهد بود

(بابِ نهم مشتمل بر پنجاه آيه)

(۱) پس آنهارا فرمود بدرستي كه بشما ميگويم در اين ايستادهگان كساني
ميباشند كه ذايقهء مرگرا نخواهند چشيد مادامي كه مشاهده ننمايند كه
ملكوتِ خدا با قدرت مي‌آيد * (۲) و بعد از شش روز عيسي پِطرُس و يعقوب
و يُوحَنّارا برداشته بتنهائي بر فرازِ كوهِ بلندي بُرد و چهرهاش در نظرِ آنها
متغيّر گشت (۳) چنانچه لباسِ وَيْ درخشان و چون برف بغايت سفيد
گرديد كه هيچ گاذري در روي زمين چنان سفيد نمي تواند نمود (۴) و اِيلياه
با مُوسي بر آنها ظاهر گرديدند كه با عيسي تكلّم مينمودند (۵) پس پِطرُس
توجّه نموده به عيسي گفت رَبّي مارا نيكو است كه در اينجا مانده و سه
سايبان يكي بجهةِ تو و يكي بجهةِ مُوسي و يكي بجهةِ اِيلياه آراسته كنيم
(۶) زانرو كه نمي فهميد كه چه ميگويد از آنجا كه هراسان شده بودند
(۷) كه ناگاه ابري بر آنها سايه انداخته و صدائي از آن ابر گفت اينست
پسرِ محبوبِ من اورا بشنويد (۸) و در ساعت بهر طرف نظر انداخته جز
عيسي و بس هيچ كسيرا با خود نديدند * (۹) و هنگامي كه از كوه بشيب
مي‌آمدند ايشانرا تأكيد فرمود كه از آنچه مشاهده نموده بودند هيچ كسيرا
مطّلع نسازند تا آنكه فرزندِ انسان از مردهگان برخيزد (۱۰) و آن سخنرا گرفته
با يكديگر مباحثه مي‌نمودند كه آيا برخاستن از ميانِ مردهگان چه خواهد

بود (۱۱) پس از وَيْ سؤال نمودند که پس چرا نویسنده‌گان میگویند که آمدنِ اِیلیاه نخست ضروری است (۱۲) آنهارا در جواب فرمود بدرستي که اِیلیاه پیش مي‌آید و همه چیزهارا درست مینماید و بنوعي که نوشته شده است بجهةِ فرزندِ انسان که زحمتهاي بسیار کَشد و اورا ناچیز انگارند واقع خواهد شد (۱۳) لیکن من بشما میگویم بدرستي که چنانچه بجهةِ اِیلیاه نوشته شده بود آمد و آنچه خواستند بر وَيْ جاري ساختند * (۱۴) پس نزدِ شاگردانِ خود آمده جماعتِ بسیاري‌را بدَورِ آنها دید و نویسنده‌گان‌را که با آنها مباحثه مینمودند (۱۵) و فيالفور تماميء خلق بمجرّدِ دیدنَش متحیّر گشته و دوان پیش آمده بر وَيْ سلام نمودند (۱۶) پس نویسنده‌گان‌را پرسید که با اینها چه مباحثه مینمائید (۱۷) که یك نفر از آن جماعت جواب داده گفت که اي استاد فرزندِ خودرا که روحِ گنگ در اوست نزدِ تو آورده ام (۱۸) که هر جا اورا مگیرد بر زمینَش مي‌اندازد چنانکه کف مینماید و دندانهاي خودرا بر هم میزند و پیوسته لاغر میشود شاگردانِ تورا گفتم که اورا بیرون کنند لیکن نتوانستند (۱۹) اورا جواب داده فرمود اي طبقهء بي‌ایمان تا کجا با شما بایست باشم و تا کَيْ متحمّلِ شما گردم نزدِ مَنَش آرید (۲۰) پس اورا نزدِ وَيْ آوردند و چون اورا دید در ساعت روح وَيرا گرفته بر زمین افتاد و کف نموده مي‌غلطید (۲۱) از پدرِ وَيْ پرسید که چند وقت است که باین مرض مبتلا است گفت از طفولیّت (۲۲) و بارها اورا هم در آتش هم در آب افکنده است که هلاکَش نماید خلاصه چنانچه کاري میتواني نمود بر ما ترحّم فرموده مارا امداد نما (۲۳) عیسيٰ وَیرا فرمود که اگر میتواني ایمان آورد هر چیزي بجهةِ مؤمن ممکن است (۲۴) که در ساعت پدرِ طفل فریاد نموده گریه کنان گفت اي آقا ایمان دارم سُستيء ایمانَم‌را یاري نما (۲۵) و چون عیسيٰ ملاحظه فرمود که گروهي دوان مي‌آیند آن روحِ پلیدرا نهیب داده باو فرمود که اي روحِ گنگ و کَرْ تُرا میگویم که از وَيْ بیرون

آي و بعد از این در وَیْ داخل مشو (۲۶) پس فریاد بر آورده و بسیاري
مرتعشش نموده از وَيْ بیرون رفت و طفل مانندِ مرده گشت چنانچه بسیاري
گفتند که مرده است (۲۷) لیکن عیسي دستِ اورا گرفته بلندش نمود که
بر پا ایستاد * (۲۸) و چون بخانه آمد در خفیه شاگردانش از او پرسیدند
چون است که ما اورا بیرون نتوانستیم نمود (۲۹) آنهارا فرمود که این نوع
بهیچ وجه بیرون نمي‌شود مگر بدعا و روزه * (۳۰) پس از آنجا روانه شده
بر جَلِیلْ گذشتند لیکن نخواست که کسي مطّلع گردد (۳۱) زیرا که شاگردانِ
خودرا اعلام فرموده گفت که فرزندِ انسان بدستِ مردم تسلیم میشود و اورا
خواهند کُشت و بعد از کُشته شدنِ وَيْ در روزِ سیوم خواهد برخاست
(۳۲) و آنها این سخن‌را نفهمیده و بپرسیدن از وَيْ نیز جرأت نمی نمودند *
(۳۳) پس به کَپِرْنَاحُومْ در آمده و بخانه رفته از آنها سؤال نمود که در عرضِ
راه در میانِ خود چه تصوّر مینمودید (۳۴) ایشان خاموش ماندند از آنجا
که در میانِ راه با یکدیگر گفتگو مینمودند که کدام یك بزرگتر است (۳۵) پس
نشسته و آن دوازده نفررا خوانده بآنها فرمود که اگر کسي خواهشِ آن دارد
که مقدّم باشد موخّرِ همه و خادمِ همه باشد (۳۶) و طفلي‌را گرفته در میانِ
ایشانش بر پا نمود و اورا در آغوش کَشیده بآنها گفت (۳۷) هر کس که یکي
از این اطفالِ صغیررا باسمِ من قبول نماید مرا قبول نموده است و هر کس
که مرا قبول کرد نه مرا قبول کرده است بلکه آن‌را که مرا فرستاده است *
(۳۸) پس یُوحَنَّا وَیْرا گفت که اي استاد شخصي‌را دیدیم که دیوهارا باسمِ تو
بیرون میکرد و لیکن مارا متابعت نمي‌نمود و چون پَیْرَوِيء ما نمیکرد منعش
نمودیم (۳۹) عیسي فرمود که منعش مکنید زیرا که هیچ کس نیست که معجزه‌را
باسمِ من بظهور رساند و در ساعت مرا سَبّ تواند نمود (۴۰) زانجا که کسي که برما
نیست از ماست (۴۱) زانرو که هرگاه کسي شمارا کاسهء آبـي از براي آشامیدن
بجهةِ اسمِ من بدهد از آنجا که از مسیح هستید بدرستي که بشما میگویم

که اجرِ خودرا بهیچ وجه ضائع نخواهد نمود * (۴۲) و هرکس که یکي از این حقیران‌را که معتقدِ من اند بلغزاند وَیرا بهتر است که سنگِ آسیائي در گردنِ او انداخته شود و در دریا افکنده گردد (۴۳) پس هرگاه که دستِ تو تورا بلغزاند قطعَش نما که بجهةِ تو بهتر است که بي دست داخلِ حیات شوي از آنکه دو دست داشته وارد شوي در جهنّم در آتشی که خاموشي نپذیرد (۴۴) جائي که کرمِ ایشان نمي میرد و آتش خاموش نگردد (۴۵) و هرگاه که پاي تو تورا بلغزاند ببُرَّش که بجهةِ تو بهتر است که لنگ داخلِ حیات شوي از آنکه دو پا داشته افکنده شوي د، جهنّم در آتشي که خاموشي نپذیرد (۴۶) آنجا که کرمِ آنها نمي‌میرد و آتش خاموش نمی‌گردد (۴۷) و هرگاه که چشمِ تو تورا بلغزاند بیرونَش آر که تورا بهتر است که یك چشم داخلِ ملکوتِ خدا گردي از آنکه دو چشم داشته در آتشِ جهنّم افکنده شوي (۴۸) آنجا که کرمِ آنها نمي میرد و آتش خاموش نمیشود (۴۹) زانرو که هر کس بآتش نمکین خواهد شد و هر قرباني بنمک نمکین خواهد گردید * (۵۰) بدرستي که نمک نیکوست لیکن هرگاه که نمک فاسد شود بچه چیزش اصلاح خواهید نمود در خود نمک دارید و با هم صلح نمائید *

(بابِ دهم مشتمل بر پنجاه و دو آیه)

(۱) پس از آنجا برخاسته و از آن طرفِ رودِ اُرْدُن بنواحيء یهُودِیَّه آمد که دیگر بار جماعتي بر وَيْ جمع آمدند و او بر حَسَبِ عادت باز بایشان تعلیم مي‌داد * (۲) که فَرِیسِیانْ پیش آمده از روي امتحان از وَيْ سؤال نمودند که آیا مردرا طلاق دادنِ زن جائز است (۳) در جواب بایشان گفت که مُوسيٰ شمارا چه فرموده است (۴) گفتند که مُوسيٰ بنوشتنِ طلاق نامه و بیرون نمودنِ وَيْ حکم داده است (۵) و عیسيٰ در جواب فرمود که بجهةِ سنگدليء شما این حکم‌را برای شما نوشته است (۶) لیکن از آغازِ آفرینش خدا ایشان‌را نر و ماده آفریده است (۷) و از آن است که انسان پدر و مادرِ

خودرا وا گذاشته بجفتِ خویش مي پیوندد (۸) و ایشان هر دو یك تن
خواهند بود چنانچه بعد از آن دو نمي‌باشند بلکه یك جسم اند (۹) و ازاین
جهة آنچه‌را که خدا پیوند نموده است هیچ کس جدا نکند * (۱۰) و نیز
شاگردان در خانه از این مقدّمه استفسار نمودند (۱۱) و آنهارا فرمود که هر
کس که زنِ خودرا طلاق دهد و دیگري‌را در سلكِ اِزدواج کَشد نسبت بآن
زن زنا نموده است (۱۲) و اگر زني از شوهرِ خود طلاق گیرد و در نکاحِ دیگري
در آید مرتکبِ زنا شده است * (۱۳) و در آن هنگام طفلي چندي‌را نزدِ
وَيْ آوردند که آنهارا مسّ نماید و شاگردانَش آورنده‌گان‌را نهیب نمودند
(۱۴) و عیسي ملاحظه فرموده اورا ناخوش آمد و آنهارا فرمود که کودکان‌را
اجازت دهید که نزدِ من آیند و ایشان‌را نهیب ننمائید زیرا که ملکوتِ
خدا امثالِ ایشانرا است (۱۵) و بدرستي که بشما میگویم که هر کس که
ملکوتِ خدارا چون طفلي نپذیرد هرگز در آن داخل نخواهد گشت (۱۶) پس
آنهارا در آغوش کَشید و دست بر آنها نهاده در حقِّ ایشان دعا فرمود *
(۱۷) و هنگامي که براه میرفت شخصي دویده و پیشَش بزانو در آمده گفت
اي استادِ نیکو چه فعل‌را نمایم تا وارثِ حیاتِ جاوید گردم (۱۸) عیسي وَيْرا
فرمود که چرا مرا نیکو گفتي و حال آنکه هیچ کس خوب نیست جز
یکي یعني خدا (۱۹) احکام‌را میداني که زنا مکن قتل مکن دُزدي مکن
شهادتِ زور مگو فریب مده پدر و مادرِ خودرا محترم دار (۲۰) او در جواب
گفت اي استاد تمامیِ این احکام‌را از ابتدای جوانیِ خود محافظت
نموده ام (۲۱) آنگاه عیسي بر وَيْ ملتفت شد و بر وَيْ رحم نموده گفت که
تورا یك چیز باقي است برو و هر چه داري بفروش و بفُقَرا ده که در آسمان
گنجي خواهي یافت پس بیا و صلیب‌را برداشته متابعتم نما (۲۲) لیکن او
از این سخن تُرش شده و غمگین روان گردید زانرو که اموالِ بسیار داشت *
(۲۳) و عیسي باطراف نگریسته بشاگردانِ خود گفت که صاحب دولتان چه

دشوار داخلِ ملکوتِ خدا مي‌گردند (۲۴) و شاگردان از سخنِ او متحيّر گشتند که عيسي باز التفات فرموده بايشان گفت اي فرزندانِ من چه دشوار است داخلِ ملکوتِ خدا گرديدن آناني‌را که اعتمادِشان بر اسبابِ دنيوي است (۲۵) بتحقيق که شتررا از سوراخِ سوزن گذشتن اسهل است از آنکه دولتمندي داخلِ ملکوتِ خدا گردد (۲۶) که ايشان بغايت متحيّر گشته با يکديگر گفتند پس کيست که ناجي تواند بود (۲۷) عيسي بر آنها نظر افکنده فرمود که نزدِ انسان محال است ليکن پيشِ خدا نيست زيرا که جميعِ چيزها نزدِ خدا ممکن است * (۲۸) آنگاه پِطرُس آغاز نموده وَيرا گفت اينک ما همه‌را ترک نموده تورا متابعت نموديم (۲۹) عيسي در جواب فرمود بدرستي که بشما ميگويم هيچ کس نيست که خانه يا برادران يا خواهران يا پدر يا مادر يا زن يا اولاد يا املاک‌را بجهةِ من و بجهةِ انجيل ترک نموده باشد (۳۰) جز آنکه صد چندان از خانها و برادران و خواهران و مادران و فرزندان و مُلکها در اين زمانِ آلآني با عقوبات و در جهانِ آينده حياتِ ابدي‌را يابد (۳۱) و بسا اوّلي که آخر گردد و آخري که اوّل * (۳۲) و در اثناي راه که بسوي اُورشَلِيم ميرفتند و عيسي پيش روي آنها ميرفت متحيّر گشتند و در حالي که پيروي‌ء او مينمودند خائف گرديدند پس آن دوازده نفررا بکناره‌ء برده بخبر دادن بآنها از آنچه بر وَي وارد شدني بود شروع نمود (۳۳) که اينک بسوي اُورشَلِيم ميرويم و فرزندِ انسان بروُساي کَهَنَه و نويسنده‌گان تسليم کرده خواهد شد و ايشان حکم بقتلِ وَي خواهند نمود و بدستِ قبائلش خواهند سپرد (۳۴) و آنها بر وَي استهزا خواهند کرد و اورا خواهند زد و آبِ دهن بر او خواهند افکند و اورا خواهند کُشت و در روزِ سيوم خواهد برخاست * (۳۵) پس يَعقُوب و يُوحَنّا فرزندانِ زِبدِي نزدِ وَي آمده گفتند اي استاد استدعا داريم که آنچه از تو سؤال نمائيم بجهةِ ما بعمل آري (۳۶) ايشان‌را فرمود چه

خواهش دارید که بجههٔ شما بعمل آرم (۳۷) وَیرا گفتند بما عطا فرما اینکه
در عالَمِ جلالِ تو یکي بر راستِ تو و دیگري بر چپِ تو بنشینیم (۳۸) که
عیسيٰ ایشان‌را فرمود که نمیدانید که چه خواهش مینمائید آیا که استعدادِ
نوشیدن از آن ساغر که مینوشم و غسل نمودن از آن غسلي که من مغسول
میشوم دارید (۳۹) وَیرا گفتند بلی استطاعت داریم پس عیسيٰ بایشان گفت
که البتّه از آن ساغري که من مینوشم خواهید نوشید و از آن غسلي که
من مغسول میشوم غسل خواهید یافت (۴۰) لیکن نشستن بر راستِ من
و چپِ من زانِ من نیست که بدهم مگر آنان‌را که بجههٔ آنها مهیّا شده
است * (۴۱) و آن ده شاگرد این‌را شنیده از یعقوب و یوحنّا خشم گرفتند
(۴۲) پس عیسيٰ آنهارا خوانده گفت مطّلع میباشید که بزرگانِ قبائل بر
ایشان تحکّم مینمایند و مشائخ بر آنها سلطنت میرانند (۴۳) لیکن در میانِ
شما چنین نباشد بلکه هر که خواهش دارد که در میانِ شما بزرگ گردد
خادمِ شما گردد (۴۴) و هر که خواهش دارد که در میانِ شما مقدّم گردد
ملازمِ همه گردد (۴۵) زیرا که فرزندِ انسان نیز بجههٔ مخدوم گردیدن نیآمده
است بلکه بجههٔ خادم بودن و تا آنکه نفسِ خودرا بجههٔ فداي بسیاري بذل
نماید * (۴۶) پس به یریحو آمدند و هنگامي که از یریحو با شاگردانِ خود
و گروهِ بسیاري از مردم بیرون میرفت برطیماي کور فرزندِ طیماي بر طرفِ راه
بجههٔ سؤال نشسته بود (۴۷) و چون شنید که عیسيٰ ناصري است شروع
بفریاد نموده گفت که اي عیسيٰ ابنِ داؤد بر من ترحّم فرما (۴۸) و بسیاري
از خلق اورا تهدید نمودند که خاموش گردد که او بسیار زیاد بر آن فریاد
نموده گفت اي فرزندِ داؤد بر من ترحّم فرما (۴۹) که عیسيٰ ایستاده فرمود
که بخوانیدش و ایشان آن کوررا آواز نموده گفتند خاطر جمع دار و برخیز
که تورا طلب مینماید (۵۰) و او عباي خودرا نهاده برخاسته نزدِ عیسيٰ آمد
(۵۱) و عیسيٰ بوَي توجّه فرموده گفت چه خواهش داري که بجههٔ تو بعمل

آرم آن کور گفت رَبّي همین که بینائيِ خودرا بیابم (۵۲) و عیسي اورا
فرمود که برو که اعتقادِ تو تورا نجات داده است او در همان دم بینا
گشته و در راه در پيِ عیسي روان گردید *

(بابِ یازدهم مشتمل بر سي و سه آیه)

(۱) چون به بَیْتِ‌فاگي و بَیْتِ‌عَنیاهْ بر کوهِ زیتون بنزدیکيِ اُورشَلیمْ آمدند
از شاگردانِ خود دو نفررا روانه فرمود (۲) و ایشانرا گفت که باین قریه که
مواجهِ شماست رفته و در ساعت که داخلِ آن میشوید خواهید یافت
کره‌را بسته که هیچ کس بر آن سوار نشده است پس باز کرده بیاریدش
(۳) و هرگاه که کسی شمارا گوید که چرا چنین میکنید بگوئید که خداوند
بآن احتیاج دارد که در ساعت اورا به اینجا خواهد فرستاد (۴) و ایشان رفته
آن کرّه‌را بر سرِ دو راه در بیرونِ درِ بسته یافتند پس آنرا کُشادند (۵) و بعضي
از آنان که در آنجا ایستاده بودند آنهارا گفتند که این کرّه‌را باز مینمائید
چه کنید (۶) و آنها ایشان‌را چنانکه عیسي فرموده بود گفتند که ایشان آنهارا
رها نمودند (۷) پس آن کرّه‌را نزدِ عیسي آورده لباس خویش‌را بر آن نهادند
و او بر آن سوار شده (۸) و خلقِ بسیاري لباسِ خودرا در راه گسترانیده
و بعضي شاخي چند از درختان بُریده در راه فرش نمودند (۹) و آنان که
پیش و عقب میرفتند فریاد نموده میگفتند هُوشَعَنا مبارك باد آن کسي
که باسمِ خداوند مي‌آید (۱۰) و مبارك باد ملکوتِ پدرِ ما داؤد که بنامِ آن
خداوند مي‌آید هُوشَعَنا در عالمِ اعلي * (۱۱) و عیسي در اُورشَلیمْ و هیکل
داخل گشته به اطراف جمیعِ چیزها نظر نموده از آنجا که شام گشته بود
با آن دوازده شاگرد به بَیْتِ‌عَنیاهْ رفت * (۱۲) و در روزِ دیگر هنگامي که
از بَیْتِ‌عَنیاهْ مي‌آمدند گرسنه بود (۱۳) که درختِ انجیرِ سبزیرا از دور
مشاهده نموده آمد که شاید چیزي بر آن یابد و چون نزدیکش رسید جز
برگ چیزي نیافت زانرو که موسمِ انجیر نبود (۱۴) پس عیسي توجّه فرموده
بآن گفت که بعد از این تا باید هیچ کس از تو میوه نخورد و شاگردانش

اين سخن‌را شنيدند * (۱۵) پس بُاورِشَلِيمْ آمدند و عيسي در هيكل داخل
گرديده شروع به بيرون كردنِ آنان كه در هيكل خريد و فروخت مينمودند
نمود و تختهاي صرّافان و كُرسيهاي كبوترفروشانرا واژگون ساخت (۱۶) و هيچ
كس‌را اجازت نميداد كه ظرفي‌را از ميانِ هيكل بيرون بَرَد (۱۷) و آنهارا تعليم
داده ميفرمود كه آيا نوشته نشده است كه خانهٔ من به بَيْتُ‌الدُّعاء تماميءِ
قبائل ناميده خواهد شد و شما آنرا مغارهٔ دزدان ساخته ايد (۱۸) و نويسنده‌گان
و رؤساي كَهَنَه آنمقدّمه‌را شنيده در جستُجو مي‌بودند كه اورا بچه بهانه
هلاك سازند كه از وَيْ مخوف بودند از آنجا كه تماميءِ مردم از تعليمَش
متحيّر ميبودند (۱۹) و چون شام گرديد از شهر بيرون رفته * (۲۰) و صباحِ
هنگامِ گذشتنِ ايشان از آن راه آن درختِ انجيررا از بيخ خشك يافتند
(۲۱) كه پِطْرُسْ متذكّر گرديده وَيْرا گفت كه رَبّي اينك درختِ انجيري كه
نفرينَش نمودي خشك گرديده است (۲۲) عيسي در جوابِ ايشان فرمود
كه بخدا ايمان داريد (۲۳) بدرستي كه بشما ميگويم هر كس كه باين كوه بگويد
بر خاسته در دريا افكنده شو و در دلِ خود شك ندارد بلكه اعتقاد داشته
باشد كه آنچه ميگويد واقع ميگردد هر چه گويد بجهةِ وَيْ واقع خواهد شد
(۲۴) و نيز شمارا ميگويم كه هر چه‌را در اثناي دعا طلب نمائيد اعتقاد داريد
كه آنرا خواهيد يافت كه بجهةِ شما واقع خواهد گشت (۲۵) و هنگامي كه
بدعا نمودن به ايستيد اگر از كسي شكايتي داريد عفو نمائيد تا آنكه پدرِ
شما كه در آسمان است نيز خطاهاي شمارا بجهةِ شما بيآمُرزد (۲۶) و هرگاه
كه نبخشيد پدرِ شما كه درِ آسمان است نيز گناهانِ شمارا نخواهد بخشيد *
(۲۷) و باز بُاورِشَلِيمْ آمدند و در حينِ خراميدنِ او در هيكل رؤساي كَهَنَه
و نويسنده‌گان و مشائخ نزدِ وَيْ آمده (۲۸) وَيْرا گفتند كه بچه اقتدار اين
كارهارا مينمائي كيست كه اين قدرت‌را بتو داده است كه اين كارهارا
مينمائي (۲۹) عيسي در جوابِ ايشان فرمود من نيز از شما يك سؤال
دارم مرا جواب دهيد كه من نيز شمارا خواهم گفت كه بچه اقتدار

این کارهارا میکنم (۳۰) آیا غسل تعمید یَحْیِي از آسمان بود یا از خلق مرا جواب دهید (۳۱) و ایشان با خود اندیشیده گفتند اگر گوئیم از آسمان است خواهد گفت چرا ایمان نیآوردید باو (۳۲) و اگر گوئیم از خلق است از مردم خائف هستیم از آنجا که یَحْیِي‌را همه پیغمبر برحقّ میدانستند (۳۳) پس عیسي‌را درجواب گفتند که نمي دانیم عیسي نیز بایشان جواب داده گفت که من نیز نمي گویم که این کارهارا بچه اقتدار مینمایم *

(باب دوازدهم مشتمل بر چهل و چهار آیه)

(۱) پس در مثال با آنها شروع بتکلّم نموده فرمود که شخصی تاکستانی‌را غرس نمود و اطراف آنرا محصور گردنیده و شیرهٔ خانه کَنده و منظري عمارت نموده بباغبانانش سپرده روانهٔ مملکت دیگر گشت (۲) و در موسم ملازمي‌را نزد آن کارکنان فرستاده که چیزي از میوهٔ تاکستان از آن کارکنان یابد (۳) و ایشان اورا گرفته زدند و تهي دست برگردانیدندَش (۴) که باز ملازم دیگری‌را نزد ایشان فرستاده که سنگ بسر وَيْ افکنده سَرَش‌را شکستند و خفیفَش نموده برگردانیدندَش (۵) و دیگر بار دیگریرا روانه نموده که ایشان کُشتندَش و بسیاري دیگررا که ایشان بعضي‌را زدند و بعضي‌را کُشتند (۶) و فرزندي باقي داشت که محبوب وَيْ بود عاقبت اورا نیز نزد ایشان فرستاده گفت یقین که از فرزندِ من خجل خواهند گشت (۷) لیك آن باغبانان با خود گفتند که این است وارث بیآئید تا اورا بکُشیم که میراث از ما گردد (۸) پس اورا گرفته کُشتند و در خارج تاکستان افکندند (۹) آیا صاحب تاکستان چه خواهد کرد بلي خواهد آمد و باغبانانرا هلاك خواهد نمود و تاکستانرا بدیگران خواهد سپرد (۱۰) آیا این نوشته‌را مطالعه ننموده اید که سنگی‌را که بنّایانَش حقیر نمودند برسَرِ زاویه واقع شد (۱۱) از جانب خداوند این مقدّمه واقع گردید و در نظرِ ما عجیب است * (۱۲) و ایشان ارادهٔ گرفتنِ وَيْ کردند از انجا که چنین دانستند که این مثل‌را بجههٔ آنها زد

لیکن از خلق ترسیده اورا گذاشته رفتند * (۱۳) و تنی چند از فَرِیسیانْ
و هِیرودِیانْرا نزدِ وَیْ فرستادند که شاید در تکلّمش بدام آرند (۱۴) و آنها
آمده وَیْرا گفتند ای استاد مارا یقین است که راستگوئی و از هیچ کس
نمی اندیشی زیرا که در ظاهرِ خلق نمی نگری بلکه راهِ خدارا براستی تعلیم
مینمائی آیا که جزیه دادن بقَیْصَر جائزاست یا نه (۱۵) بدهیم یا نه و او
نیرنگِ آنهارا یافته گفت از چه رو مرا امتحان مینمائید دیناریرا نزدِ من
آرید تا ملاحظه نمایم (۱۶) پس ایشان آوردند و او ایشانرا گفت که این تصویر
و خط زانِ کیست وَیْرا گفتند از قَیْصَرْ (۱۷) پس عیسی در جوابِ ایشان گفت
که چیزهای قَیْصَریرا بقَیْصَرْ دهید و چیزهای خدائیرا بخدا و ایشان از وَیْ
تعجّب نمودند * (۱۸) آنگاه صادُوقیانْ که منکرِ قیامت اند نزدِ وَیْ آمده
سؤال نموده گفتند (۱۹) ای استاد موسی بجهةِ ما نوشته است که اگر شخصی
بمیرد و زنیرا باز گذارد و فرزندی از او نماند برادرِ وَیْ زنشرا گرفته نسلی
بجهةِ برادرِ خود جاری سازد (۲۰) و بودند هفت برادر که نخستینِ آنها زنی
گرفته و مُرد و از وَیْ نسلی نماند (۲۱) و دویمی اورا گرفته و مُرد و او نیز
هیچ اولاد نگذاشت و هم چنین سیومی (۲۲) و بهمین نهج آن هفت نفر
اورا گرفته و هیچ اولاد نگذاشتند و بعد از همه آن ضعیفه نیز فوت گردید
(۲۳) پس آن زن در روزِ قیامت هنگامی که بر میخیزند زنِ کدام یک از
آنها خواهد بود زانجا که آن هفت نفر اورا بزنی گرفته بودند (۲۴) عیسی
ایشانرا در جواب فرمود که آیا گمراه نیستید زانرو که نه نوشتها و نه
قدرتِ خدارا درک مینمائید (۲۵) چه هنگامِ برخاستنِ مردهگان نه نکاح
میکنند و نه نکاح کرده میشوند بلکه چون ملائکهٔ در آسمان هستند (۲۶) و
آیا بخصوصِ مردهگان و برخاستنِ ایشان در صحیفهٔ موسی مطالعه نکرده اید
که چگونه خدا در بوته با وَیْ تکلّم فرمود که مَنَم خدای اِبْراهیمْ و خدای
اِسْحٰقْ و خدای یَعْقُوبْ (۲۷) و بتحقیق که او خدای مُردهگان نیست بلکه

خداي زنده‌گان است پس شما بسيار خبط نموده ايد * (۲۸) ويكي از نويسنده‌گان
كه مباحثهء ايشانرا شنيد و يافت كه آنهارا جواب صحيح داد پس آمده
از وي سؤال نمود كه سرِ همهء احكام كدام است (۲۹) عيسي در جوابِ
وي فرمود سرِ همهء احكام اين است اي إسرائيل بشنو خداوندي كه
خداي ماست يك خداوند است (۳۰) پس آن خداوندرا كه خداي تُست
بهمه‌گيء دلِ خود و همه‌گيء جانِ خود و همه‌گيء خيالِ خود و همه‌گيء
توانائيء خود دوست دار حكمِ نخستين اينست (۳۱) و حكمِ دويم كه مثلِ
آنست اينست كه آشناي خودرا چون خود دوست دار و بزرگتر از اينها
فرماني ديگر نيست (۳۲) پس آن نويسنده ويرا گفت خوب است اي استاد
سخنِ حقّي گفتي زيرا كه يك خداست و جز او ديگري نيست (۳۳) و اينكه
اورا بهمه‌گيء دل و همه‌گيء فهم و همه‌گيء جان و همه‌گيء توانائي دوست
داشتن و آشناي خودرا چون خود دوست داشتن از همه‌گيء قربانيهاي
تمام سوخته و هديّها افضل است (۳۴) و عيسي در او نگريست كه عاقلانه
جواب داده ويرا گفت كه از ملكوتِ خدا دور نيستي و بعد از آن هيچ
كس جرأت پرسيدن از وي ننمود * (۳۵) و عيسي در هيكل در اثناي تعليم
نمودن توجّه نموده فرمود كه چگونه نويسنده‌گان ميگويند كه مسيح فرزندِ
داؤد است (۳۶) با وجودِ آنكه خودِ داؤد بوساطتِ روح‌القدس گفته است
بدرستي كه خداوند بخداوندِ من گفته است كه بنشين بر دستِ راستِ
من تا دشمنانِ تورا در محلّ اقدامت گذارم (۳۷) و چون داؤد خود اورا
خداوند خوانده است چه سان او فرزندِ وي باشد * و عوام‌النّاس سخنش‌را
بخوشنودي مي شنيدند (۳۸) و در وعظِ خود گفت آنهارا از نويسنده‌گان
احتياط كنيد كه ايشان راه رفتن‌را در لباسِ بلند و سلام‌را در بازارها دوست
ميدارند (۳۹) و در مجامع صدرِ امكنه‌را و در ضيافتها جايهاي اعلي‌را (۴۰) اينان
كه خانهاي بيوه زنان‌را مي‌بلعند و نمازرا به ريا طول ميدهند عقوبتِ

عظیمي خواهند یافت * (۴۱) و عیسيٰ درمقابلِ بَیتُ‌الْمال نشسته خلق‌را
ملاحظه مینمود که بچه وضع درم‌را در خزینه مي‌انداختند و گروهي از
توانگران بسیار مي‌انداختند (۴۲) که بیوه زنِ مسکیني آمده دو فلس‌را که
مبلغِ یك شاهي باشد انداخت (۴۳) پس شاگردانِ خودرا نزدِ خود خوانده
گفت بدرستي که بشما میگویم که این بیوه زنِ مسکین زیادتر از همهٔگيِء
آنها که در خزینه انداختند انداخت (۴۴) زانرو که تماميِء آنها از زیادتيِء
خود افکندند و این ضعیفه از فقرِ خود جمیعِ آنچه داشت یعني تمامِ
معیشتِ خودرا افکند *

(بابِ سیزدهم مشتمل بر سي و هفت آیه)

(۱) درحینِ بیرون رفتنِ وَيْ از هیکل یکي از شاگردانش اورا گفت اي استاد
ملاحظه فرما که چه نوع سنگها و چه نوع عمارتهاست (۲) عیسيٰ وَيْرا جواب
داده گفت این عماراتِ رفیع‌را که مي‌بیني بدرستي که هیچ سنگي بر سنگي
گذاشته نمي شود مگر آنکه افتاده خواهد شد * (۳) چون بر کوهِ زیتون
مقابلِ هیکل بنشست پِطْرُسْ و یَعْقُوبْ و یُوحَنّا و اَنْدَرِیاسْ درخفا از وَيْ
سؤال نمودند (۴) که مارا مطّلع ساز که کَيْ این چیزها واقع خواهد گشت
و چیست علامت هنگامی که جمیعِ این چیزها خواهد بسر آمد (۵) پس
عیسيٰ درجوابِ آنها شروع نموده فرمود که با حذر باشید که کسي شمارا
گمراه ننماید (۶) زیرا که بسیاري باسمِ من آمده خواهند گفت که من هستم
و بسیاري‌را گمراه خواهند نمود (۷) و چون رزمها و اخبارِ جنگهارا بشنوید
مضطرب مشوید زیرا که وقوعِ آن چیزها ضروري است امّا انجامِ کار هنوز
نرسیده است (۸) که قبیلهٔ بر قبیلهٔ و مملکتي بر مملکتي خواهند برخاست
و در بعضي از اَمْکِنَه زلزله‌ها واقع خواهد گشت و قحط و اضطراب پدید
خواهد آمد * و این چیزها اوّلِ دردها است (۹) لیکن شما از براي خود
احتیاط نمائید زانرو که شمارا در شوراها و محفل‌ها خواهند کشید و زده

خواهید شد و در نزدِ بزرگان و سلاطین بجههٔ خاطرِ من حاضر خواهید گشت تا بر آنها شهادتي باشد (۱۰) و نخست اعلام به انجیل در تمامِ قبائل ضروري است (۱۱) و چون شمارا پیش انداخته تسلیم نمایند مَیندیشید که چه خواهید گفت و متفکّر مباشید بلکه آنچه در آن ساعت بشما داده میشود همان‌را بگوئید زانجا که شما نیستید که سخن میگوئید بلکه روح‌القدس است (۱۲) آنگاه برادر برادررا بهلاکت خواهد داد و پدر پسررا و فرزندان بر والدینِ خود خواهند برخاست و ایشان‌را بقتل خواهند رسانید (۱۳) و بجههٔ اسمِ من تمامیءِ خلق شمارا دشمن خواهند داشت لیکن آن که تا انجامِ کار صبر نماید نجات خواهد یافت * (۱۴) و هرگاه که کراهتِ قرینِ ویراني‌را که دانیالِ رسول گفته است در جائی که نمي بایست ایستاد بنگرید (هرآئینه هر کس که میخواند بداند) آنگاه آنان که در یهودیّه اند بکوهستان فرار نمایند (۱۵) و آن که بر بامِ خانه است پائین نیآید بخانهء خود و بجههٔ بر داشتنِ چیزي از خانهء خود داخلش نگردد (۱۶) و آن که در زراعت است بجههٔ برداشتن لباسِ خود باز نگردد (۱۷) لیکن واي بر احوالِ آبستنان و شیردهنده‌گان در آن ایّام (۱۸) و دعا کنید که فرارِ شما در زمستان واقع نگردد (۱۹) زیرا که چنان زحمتي در آن ایّام واقع خواهد گشت که از آغازِ آفرینش که خدا خلق نموده است تا این زمان نبوده است و نخواهد بود (۲۰) و اگر خداوند آن روزهارا کوتاه ننمودي هیچ بشري نجات نمي یافت لیکن بجههٔ خاطرِ برگزیده‌گاني که خود برگزیده است آن ایّام‌را کوتاه ساخت (۲۱) پس در آن وقت اگر کسی شمارا گوید که اینك مسیح در اینجاست یا در آنجاست باور مکنید (۲۲) زانرو که مسیحانِ کاذب و پیغمبرانِ کاذب خواهند برخاست و چیزهاي عجیب و غریب‌را نشان خواهند داد که اگر ممکن میبود برگزیده‌گانرا هم گمراه می‌نمودند (۲۳) لیکن شما احتیاط نمائید که الحال همه چیزهارا قبل از وقوع بشما گفته ام * (۲۴) و در آن روزها بعد از آن زحمت خورشید

تاريك خواهد شد و ماه نورِ خودرا باز خواهد گرفت (۲۵) و ستارههاي آسمان
خواهند افتاد و قوّتهاي فلكي مضطرب خواهد گرديد (۲۶) آنگاه فرزندِ انسانرا
در ابر بقوّتِ عظيم و جلال خواهند ديد كه مي آيد (۲۷) پس ملائكهء خودرا
خواهد فرستاد كه برگزيدهگانِ خويشرا از بادهاي اربعه از اقصاي زمين تا
به اقصاي آسمان خواهند فراهم آورد * (۲۸) الحال مثلي از درختِ انجير
بيآموزيد كه هنگامي كه شاخهاي نازكِ آن نمو مينمايد و برگ ميرویاند
فصلِ تابستانرا نزديك ميدانيد (۲۹) شما هم باين نهج چون اين چيزهارا
واقع بينيد بدانيد كه نزديك است بلكه بر دَر است (۳۰) بدرستي كه بشما
ميگويم كه تا تماميء اين چيزها واقع نگردد اين طبقه منقرض نخواهد گشت
(۳۱) آسمان و زمين زائل خواهد گشت و سخنِ من زائل نخواهد گرديد *
(۳۲) و بر حقيقتِ آن روز و آن ساعت سواي پدر نه ملائكهء آسمان و نه
فرزند هيچ كس مطّلع نيست * (۳۳) احتياط نمائيد كه با حذر باشيد و دعا
نمائيد زيرا كه از هنگامِ رسيدنِ آن زمان مطّلع نيستيد (۳۴) چنانچه شخصي
بسفرِ بعيدي رفته و خانهء خودرا گذاشته و ملازمانِ خودرا قدرت داده و هر
كسرا بشغلِ خاصّ مقرّر فرموده و دربانرا به بيدار بودن امر فرمود (۳۵) پس
بيدار باشيد از آنجا كه نميدانيد كه بزرگِ خانه چه وقت خواهد آمد در
شام يا نصفِ شب يا وقتِ بانگِ خروس يا صبح (۳۶) مبادا كه ناگاه آمده
شمارا در خواب يابد (۳۷) و آنچه من بشما ميگويم بهمه ميگويم بيدار باشيد *

(بابِ چهاردهم مشتمل بر هفتاد و دو آيه)

(۱) و بعد از دو روز عيدِ فصح و فطير رسيده بزرگانِ كَهَنَه و نويسندهگان در
جستجو مي بودند كه چگونهاش بمكر دستگيري كرده بقتل رسانند (۲) ليكن
ميگفتند نه در عيد مبادا كه درميانِ خلق شورشي پديد آيد * (۳) و در
حيني كه در بَيتِ عَنياه در خانهء شِمْعُونِ ابرص بجهة تناول نشسته مي بود
ضعيفهء با حقّهء پُر از عطرِ سنبلِ خالصِ گرانبها آمده و آن حقّهرا شكسته بر

سَرِ وَيْ بريخت (۴) و بعضي بودند كه درخود غضب‌آلود گشته گفتند چرا اين عطر چنين تلف گرديد (۵) چه ممكن بود كه بزياده از سيصد دينار فروخته شده بفُقَرا داده ميشد و از آن ضعيفه اعراض نمودند (۶) كه عيسي فرمود اورا بگذاريد بچه جهة اورا مكدّر مينمائيد كه با من كاري نيكو نموده است (۷) كه فُقَرارا هميشه با خود داريد و هرگاه كه خواهيد ايشان‌را احسان ميتوانيد نمود ليكن مرا هميشه با خود نداريد (۸) و او بآنچه قدرت داشت بعمل آورد زيرا كه سبقت جُسته بدنَم‌را بجهةِ دفن معطّر نموده است (۹) و بدرستي كه بشما ميگويم درتمامِ عالَم هر جا كه باين مژده ندا خواهد شد آنچه اين ضعيفه بعمل آورد بجهةِ يادگاريءِ وَيْ گفته خواهد شد * (۱۰) پس يِهودااِ اِسْكَرْيوطي كه يكي از آن دوازده نفر بود نزدِ بزرگانِ كَهَنَه رفت تا آنكه اورا بايشان سپارد (۱۱) و آنها اين مقدّمه‌را شنيده خوشنود گرديده وعدهٔ دادنِ درم نمودند و او درجستُجو بود كه چگونه اورا دروقتِ مناسبي تسليم نمايد * (۱۲) و در روزِ اوّلِ عيدِ فطير هنگامي كه فصح‌را ذبح مينمودند شاگردانِ او گفتندَش كجا اراده داري تا برويم و آماده نمائيم فصح‌را كه تناول نمائي (۱۳) پس دو شخص از شاگردانِ خودرا فرستاده بآنها فرمود كه باين شهر برويد و مردي كه سبوي آبي‌را برداشته است بشما دو چار خواهد شد از عقبِ وَيْ برويد (۱۴) و درهرخانه كه او داخل شود بصاحبِ خانه بگوئيد استاد ميگويد كه اوطاق كجاست تا فصح‌را با شاگردان خود در آنجا صرف نمائيم (۱۵) و او ايوانِ وسيعِ مفروشي و آماده شده‌را بشما نشان خواهد داد در آنجا بجهةِ ما مهيّا سازيد (۱۶) و شاگردانِ او بيرون رفته در شهر آمده چنانچه بآنها گفته بود يافته فصح‌را آماده نمودند * (۱۷) و چون شام گشت با آن دوازده نفر آمد (۱۸) و هنگامي كه ايشان نشسته به تناولِ طعام مشغول گشتند عيسي فرمود بدرستي كه بشما ميگويم يكي از شما كه با من اكل مينمايد مرا تسليم خواهد نمود (۱۹) پس آنها غمناك شده و يك يك از

وَيْ سؤال نمودن آغاز کردند که آیا من هستم و دیگری که آیا من هستم
(۲۰) در جوابِ آنها فرمود یکي ازاین دوازده است که دستِ خودرا با من
در قاب فرو مینماید (۲۱) بدرستي که فرزندِ انسان بانهجي که بجهةِ وَيْ نوشته
شده است میرود لیکن واي بر آن کس که فرزندِ انسان بوساطتِ وَيْ تسلیم
شود بجهةِ آن شخص بهتر میبود اگر هرگز موجود نمیگردید * (۲۲) و در حالتي
که تناول مینمودند عیسي ناني‌را گرفته و برکت داده پاره پاره نمود و بایشان
داده گفت بگیرید و بخورید که این جسمِ من است (۲۳) پس جامي‌را گرفته
و شکر بجا آورده بآنها داد و همه از آن آشامیدند (۲۴) و ایشان‌را فرمود که
این خونِ من است یعني خونِ پیمانِ تازه که بجهةِ بسیاري ریخته میشود
(۲۵) و بدرستي که بشما میگویم که مِنْ بعد از دخترِ رز نخواهم نوشید تا
آن روز که در ملکوتِ خدا تازه‌اش‌را بنوشم * (۲۶) و پس از سرودِ تسبیحات
بسوي کوهِ زیتون بیرون رفتند (۲۷) آنگاه عیسي ایشان‌را گفت که شما همه
در این شب نسبت بمن لغزش خواهید یافت از آنجا که نوشته شده
است که شبان‌را خواهم زد و گوسفندان پراکنده خواهند گردید (۲۸) لیکن
بعد از برخاستنِ من پیش از شما بناحیهٔ جَلِیلْ خواهم رفت (۲۹) پِطْرُسْ
بوَيْ گفت که اگر همه لغزش یابند من نخواهم یافت (۳۰) عیسي وَيْ‌را فرمود
بدرستي که بتو میگویم که در این روز بلکه در این شب قبل از آنکه خروس
دو بار بانگ زند تو سه بار مرا انکار خواهي نمود (۳۱) او بیشتر مبالغه نموده
گفت اگرچه مرگِ من هم با تو ضرور شود هرگزت انکار نخواهم کرد و تماميِ
آنها نیز چنین گفتند * (۳۲) پس بمکاني که به گِثْسِمانْ مسمّي بود آمدند
و شاگردانِ خودرا فرمود که در اینجا بنشینید تا دعا کنم (۳۳) و پِطْرُسْ
و یَعْقُوبْ و یُوحَنّارا با خود برداشته شروع بمتغیّر گشتن و بیهوش شدن نمود
(۳۴) پس بایشان فرمود که نفسِ من تا بمرگ محزون است در اینجا
درنگ نموده بیدار باشید (۳۵) پس اندکي پیش رفته بر زمین افتاده دعا

نمود که اگر ممکن باشد آن ساعت از وَيْ در گذرد (۳۶) و گفت ابّا پدرا
تماميء چيزها نزدِ تو ممکن است اين ساغررا از من بگردان ليکن نه چنانچه
من خواهم بلکه چنانچه تو ميخواهي (۳۷) پس آمده ايشانرا در خواب يافت
پِطرُسْرا فرمود اي شِمعُونْ ميخوابي آيا که بالْقوّهء پاسباني يك ساعت نداشتي
(۳۸) بيدار باشيد و دعا نمائيد تا در تجربه گرفتار نشويد بدرستی که روح
مهياست ليکن جسم ضعيف است (۳۹) و باز رفته دعا نمود و بهمان کلمات
تکلّم نمود (۴۰) و بر گشته ايشانرا باز خوابيده يافت (زانرو که چشمانِ ايشان
خواب آلوده بود) و نميدانستند که اورا چه جواب دهند (۴۱) پس مرتبهء
سيوم آمد و ايشانرا گفت اکنون باقي وقترا بخوابيد و آرام نمائيد بس
است که آن ساعت رسيده است که فرزندِ انسان در دستهاي گناهکاران
تسليم گردد (۴۲) بر خيزيد تا برويم اينك آن کس که مرا تسليم مينمايد
نزديك است * (۴۳) که در ساعت در اثناي تکلّمِ وَيْ يِهودا که يکي از آن
دوازده نفر بود آمد و جماعتِ بسياري با شمشيرها و چوبدستيها از جانبِ
رؤساي کَهَنَه و نويسندهگان و مشائخ با وَيْ بودند (۴۴) و آن که اورا تسليم
نمود نشانه بايشان داده بود که هر کسرا که ببوسم همان است بگيريدشَ
و بسلامت ببريد (۴۵) و بمجّردِ رسيدن نزدِ وَيْ رفته گفت رَبّي رَبّي و اورا
بوسيد (۴۶) پس آنها دستهاي خودرا بر وَيْ انداخته گرفتندشَ * (۴۷) پس
از آنان که نزديك ايستاده بودند يك نفر شمشير کَشيده زد بملازمِ بزرگِ
کَهَنَه و گوشِ اورا قطع نمود (۴۸) پس عيسي بآنها توجّه فرموده گفت که
بجهةِ گرفتنِ من چون بجهةِ دُزد با شمشيرها و چوبدستيها بيرون آمديد
(۴۹) و حال آنکه هر روز در هيکل وعظ کنان با شما ميبودم و مرا نگرفتيد
ليکن بايست که نوشتها کامل گردد (۵۰) و همهگي اورا گذاشته فرار نمودند
(۵۱) مگر يك جواني که پارهء کتاني بر بدنِ برهنه افکنده بعقبِ وَيْ روان
گرديد و جوانان اورا گرفتند (۵۲) که آن پارچهء کتانرا هم انداخته برهنه از

ایشان فرار نمود * (۵۳) پس عیسیٰ‌را نزدِ رئیسِ کَهَنَه بُردند و همه‌گیء بزرگانِ
کَهَنَه و مشائخ و نویسنده‌گان نزدِ وَیْ جمع بودند (۵۴) و پِطْرُس از دور تا
درِ خانهء رئیسِ کَهَنَه از پَیِ او روان گشته و با سرهنگان نشسته بآتش گرم
میشد (۵۵) و بزرگانِ کَهَنَه و جمیع اهلِ شوری در جستجوی شهادتی بر عیسیٰ
میبودند تا آنکه اورا هلاک نمایند لیکن نمی‌یافتند (۵۶) هرچند بسیاری
شهادتِ دروغ در بارهء وَیْ دادند لیکن شهادتها متّفق نبود (۵۷) پس چند
نفر برخاسته شهادتِ دروغی در بارهء وَیْ داده گفتند (۵۸) که ما از وَیْ
شنیدیم که میگفت من این هیکل‌را که به دست ساخته شده است خراب
خواهم نمود و در سه روز دیگریرا که بی‌دست مهیّا شده است عمارت
خواهم نمود (۵۹) و با وجودِ این شهادات ایشان متّفق نبودند (۶۰) پس رئیسِ
کَهَنَه در میان ایستاده از عیسیٰ پرسیده گفت که هیچ جواب نمیدهی که
این خلق بر تو چه سان گواهی میدهند (۶۱) و او خاموش مانده هیچ جواب
نمیداد که باز رئیسِ کَهَنَه از وَیْ سؤال نموده گفت آیا توئی مسیحِ فرزندِ
آن که متبرّک است (۶۲) عیسیٰ گفت آری مَنَم و فرزندِ انسان‌را بر یمینِ
اقتدار نشسته و با ابرهای آسمان خواهید دید که می‌آید (۶۳) آنگاه رئیسِ
کَهَنَه لباسِ خودرا چاک زده گفت دیگر مارا چه احتیاج بگواه است
(۶۴) کفررا شنیدید الحال چه خیال دارید که تمامیء آنها فتوای استحقاقِ
قتلِ وَیْرا دادند * (۶۵) و بعضی شروع نموده آبِ دهن بر وَیْ افکندند و رویشرا
پوشانیدند و اورا مُشت زده گفتندی اخبار نما و سرهنگانش سیلی میزدند *
(۶۶) و هنگامی که پِطْرُس در ایوان پائین میبود یکی از کنیزانِ رئیسِ کَهَنَه
آمده (۶۷) چون پِطْرُس‌را دید که خودرا گرم مینمود در او نگریسته گفت تو
نیز با عیسیٰء ناصری بودی (۶۸) لیکن او انکار نموده گفت من نمیدانم و نمی
یابم که چه میگوئی و بسوی کریاس بیرون رفت که خروس بانگ زد
(۶۹) و کنیز باز اورا دیده بآنان که در آنجا ایستاده بودند آغازِ سخن نموده

که این شخص از آنهاست (۷۰) او باز انکار نمود و پس از اندکی کسانی که ایستاده بودند باز پطرس‌را گفتند به تحقیق که تو از آنها میباشی زانجا که جلیلی هستی و لهجهٔ تو قرینه است * (۷۱) و او شروع بلعن و سوگند نموده که من این مردرا که در بارهٔ او سخن میگوئید نمی شناسم (۷۲) که دیگر بار خروس بانگ زد و پطرس آن سخن‌را که عیسی بوی فرموده بود که قبل از آنکه خروس دو بار بانگ زند سه بار انکارم خواهی نمود یاد آورد و زار زار بگریست *

(باب پانزدهم مشتمل بر چهل و هفت آیه)

(۱) بمجرد صبح شدن رؤسای کهنه با مشائخ و نویسنده‌گان و همهٔ اهل شوری مشورت کردند و عیسی‌را بسته برده به پیلاطس تسلیم نمودند (۲) پس پیلاطس از وی سؤال نمود که آیا پادشاه یهود توئی ویرا جواب داده گفت که تو خود میگوئی (۳) و رؤسای کهنه ادعای بسیاری بر او نمودند هیچ جواب نداد (۴) که باز پیلاطس ویرا سؤال نموده گفت هیچ جواب نمیدهی بنگر که بچه مقدار چیزها بر تو گواهی میدهند (۵) که با وجود این عیسی هیچ پاسخ نداد چنانچه پیلاطس تعجب نمود * (۶) و قاعدهٔ وی این بود که در هر عیدی یك زندانی‌را که ایشان خواهش کنند بجهة آنها آزاد مینمود (۷) و برد برآبّاس نامی که با هم‌مفتنان خود که در فتنه قتل نموده بودند بسته شده بود (۸) که آن گروه فریاد بر آورده آغاز خواستن آنچه همیشه با ایشان سلوك مینمود نمودند (۹) پیلاطس آنهارا جواب داده گفت آیا میخواهید که پادشاه یهودرا بجهة شما مرخص نمایم (۱۰) زانجا که یافته بود که رؤسای کهنه از حسد اورا تسلیم نمودند (۱۱) لیکن رؤسای کهنه مردم‌را اغوا مینمودند که بلکه برابّاس‌را بجهة ایشان مستخلص نماید (۱۲) که پیلاطس باز بایشان در جواب گفت که پس چه اراده دارید تا با اینکه پادشاه یهودش میخوانید بعمل آرم (۱۳) باز فریاد نمودند که اورا مصلوب ساز (۱۴) آنگاه

پیلاطُس بایشان گفت که چه بد کرده است امّا آنها زیاده از پیش فریاد
نمودند که اورا صلیب نما (۱۵) پیلاطُس چون خواست که آن قومرا خوشنود
نماید بَرَاَبّاسرا آزاد نموده و عیسیٰرا تازیانه زده بجهةِ صلیب کردنش تسلیم
نمود * (۱۶) و سپاهیانش در پریطُریون یعني دیوان خانه برده و جمیع سپاهرا
فراهم آوردند (۱۷) پس اورا جامهٔ سرخي پوشانیدند و تاجِ خاري بافته بر
سَرَش گذاشتند (۱۸) و بجهةِ او شروع بسلام نموده گفتندي السّلام اي پادشاهِ
یهود (۱۹) پس نَیي بر سَرَش زدند و آبِ دهن بر او انداخته و بزانو در آمده
اورا سجود مینمودند (۲۰) و چون اورا استهزا نمودند جامهٔ سرخرا از وَي کنده
لباس خودَشرا پوشانیدند و اورا بیرون کشیدند تا آنکه صلیبش نمایند *
(۲۱) و شِمعون قُورِنِيي که پدرِ اِسکَندَر و رُوفُس است در اثنای مراجعت از
کِشتزار از آنجا عبور نمودي که ایشان اورا بجهةِ بر داشتنِ صلیبِ وَی
مجبور نمودند (۲۲) پس اورا بمکانِ گُلگُتا که ترجمهاش محلّ کاسهٔ سَراست
آوردند (۲۳) و بادهٔ ممزوج بمُرّ بجهةِ آشامیدن بوَي دادند لیکن او قبول نه
نمود (۲۴) و اورا صلیب کرده لباسشرا بنا بر افکندن قرعه که بهرکس چه
رسد تقسیم نمودندي (۲۵) و چون اورا صلیب نمودند ساعتِ سیوم بود (۲۶) و
نوشتهٔ ادّعاي وَي در آنجا نوشته شده بود که پادشاه یهود این است
(۲۷) و دو دُزدرا با او یکي بر یمین و دیگري بر یسارِ وَي صلیب نمودند
(۲۸) آنگاه کامل گردید نوشتهٔ که میگوید در زمرهٔ گناهکاران شمرده گشت
(۲۹) و راهگذران سرجنبان بوَي فحش داده میگفتند اي ویرانکنندهٔ هیکل
و عمارتکنندهٔ آن در سه روز (۳۰) خودرا نجات ده و از صلیب فرود آي
(۳۱) و بهمین وضع رؤساي کَهَنَه نیز نزدِ خود بر سبیلِ استهزا با نویسندهگان
میگفتند دیگرانرا نجات داد و خودرا نجات نمي تواند داد (۳۲) بگذار که
الحال مسیح پادشاهِ اِسرائیل از صلیب فرود آید تا به بینیم و اعتقاد نمائیم
و آنان که با وَي مصلوب شده بودند فحشش میدادند * (۳۳) و چون ساعتِ

ششم رسید تا ساعتِ نهم ظلمتي تمامِ آن مُلكرا فرو گرفت (۳۴) و در ساعتِ نهم عیسيِٰ بآوازِ بلند فریاد بر آورده گفت اِيلُوي اِيلُوي لَمَا شِبَقْتَانِي يعني الٰهي الٰهي از بهرِ چه مرا بگذاشتي (۳۵) پس بعضي از آنان که نزدیك ایستاده بودند این سخن‌را شنیده گفتند اینك اِیلیاهْرا مي‌طلبد (۳۶) و یکي از آن میان دوان گشته اسفنجي‌را از سرکه پُر نموده بر نَیْي گذاشته بجهتِ آشامیدنِ وَيْ باز داشت و گفت بگذارید که مشاهده نمائیم آیا اِیلیاهْ بجهةِ فرود آوردنِ وَيْ مي‌آید * (۳۷) و عیسيِٰ آوازِ بلندي بر آورده روح‌را تسلیم نمود (۳۸) و پردهٔ هیکل از بالا تا پائین بدو پاره گردید (۳۹) و چون یوزباشي که مقابلِ وَيْ نزدیك ایستاده بود اورا دید که چنان فریاد برآورده روح‌را تسلیم نمود گفت بدرستي که این مرد فرزندِ خدا بود (۴۰) و زني چند نیز بودند که از دور نگاه میکردند که مَرْیَمِ مَگْدَلِیَّه و مَرْیَمِ مادرِ یعقُوبِ کوچك و یُوشَا و سَلُومِي در میانِ آنها بودند (۴۱) که چون در جَلِیلْ بود پیرويِ و خدمتَش مینمودند و دیگر زنانِ بسیار که با وَيْ باُورِشَلِیمْ آمده بودند * (۴۲) چون شام گردید از آنجا که روزِ تَهْیِیَه بود یعني آن وقت که پیش از سَبْت است (۴۳) یُوسِفِ اَرِمَتِّي که یکي از اهلِ شوري و متشخّص بود که خود نیز منتظرِ ملکوتِ خدا بود عازم شده گستاخانه نزدِ پِیلاطُسْ رفته بدنِ عیسيِٰرا خواهش نمود (۴۴) و پِیلاطُسْ از اینکه باین زودی فوت شده باشد تعجّب نموده یوزباشي‌را طلبید و از وَيْ پرسید که مگر دیري است که وفات نموده است (۴۵) چون از یوزباشي آن مقدّمه‌را شنیده تن‌را به یُوسِفْ ارزاني داشت (۴۶) و او پارچهٔ نازکي‌را خریده و اورا فرود آورده در آن پارچه پیچید و در قبري که از سنگ تراشیده شده بود گذاشت و سنگي‌را بر سَرِ قبر غلطانید (۴۷) و مَرْیَمِ مَگْدَلِیَّه و مَرْیَمِ مادرِ یُوشَا ملاحظه مینمودند که در کجا گذاشته شد *

(بابِ شانزدهم مشتمل بر بیست آیه)

(۱) چون روزِ سبت گذشت مَرْیَمِ مَگْدَلِیَّه و مَرْیَمِ مادرِ یَعْقُوب و سَلُومِي بُوي
خوش خریده تا آنکه آمده اورا مدهون نمایند (۲) و روزِ یكشنبه صبحِ
بسیار زودي هنگامِ بر آمدنِ آفتاب نزدِ قبر آمدند (۳) و با یکدیگر میگفتند
که چه کس سنگ‌را از سرِ قبر بجهةِ ما خواهد گردانید (۴) زانرو که بسیار
بزرگ بود پس نگریسته سنگ‌را غلطیده دیدند (۵) و بدرونِ قبر داخل گشته
جواني‌را برطرفِ راست نشسته و لباسِ سفید پوشیده دیدند و خائف گردیدند
(۶) که بایشان گفت مترسید عیسيء ناصَرِي‌را که مصلوب شده بود تفحّص
مینمائید او برخاست و در اینجا نیست اینك مکاني که در آنجا گذاشته
بودندش (۷) لیکن شما بروید و بشاگردانِ او و پِطْرُس بگوئید که او قبل از
شما به جَلِیلْ میرود و چنانچه بشما گفته بود اورا در آنجا خواهید دید
(۸) و آنها بزودي بیرون رفته از نزدِ قبر فرار نمودند از آنکه اضطراب و تحیّر
بر آنها استیلا یافته بود و بهیچ کس هیچ نگفتند زانرو که ترسیده بودند *
(۹) و در صبحگاه اوّلِ هفته برخاسته نخست به مَرْیَمِ مَگْدَلِیَّه که هفت جنّي
از وَيْ بیرون نموده بود ظاهر گشت (۱۰) و او رفته مصاحبانش‌را که نوحه
و زاري مینمودند خبر نمود (۱۱) چون شنیدند که زنده است و این ضعیفه
اورا دیده است قبول ننمودند * (۱۲) و بعد از آن در صورتِ دیگر بدو نفر
از آنها در حالتي که بسوي دهات میرفتند جلوه‌گر شد (۱۳) و ایشان رفته
ببقیّهء آنها خبر دادند و آنهارا هم تصدیق نه نمودند * (۱۴) و بعد از آن
بآن یازده نفر در حالتی که نشسته بودند ظاهر گردید و آنهارا به سببِ عدمِ
اعتقاد و قساوتِ قلب ملامت نمود زانرو که اشخاصي‌را که اورا برخاسته
دیده بودند قبول ننمودند * (۱۵) پس بایشان فرمود که بهمه‌گيء جهان رفته
جمیعِ خلائق‌را باین مژده ندا نمائید (۱۶) که هر آنکو ایمان مي‌آرد و غسلِ
تعمید مي‌نماید ناجي خواهد شد لیکن آن که ایمان نمي‌آرد بر او حکم

خواهد شد (١٧) و اشخاصي كه باين چيزها اعتـقاد آرند با آيتي چند مقرون
خواهند گشت كه باسمِ من ديوهارا بيرون خواهند نمود و بزبانهاي تازه
تكلّم خواهند نمود (١٨) و مارهارا خواهند گرفت و اگر چيزِ كُشنده‌را بيآشامند
هرگـز متأذّي نخواهند گشت و بر بيماران دست خواهند نهاد و ايشان
تن درست خواهند گرديد * (١٩) و بعد از تكلّمِ خداوند با ايشان به آسمان
صعود نموده بر دستِ راستِ خدا بنشست * (٢٠) و ايشان بيرون رفـته در هر
مكان اعلام نموده و خداوند با ايشان عمل مينمود و با آياتِ پيوسته آن
كلام‌را ثابت ميگردانيد * آمين *

تما شد كتابِ انجيلِ مرقس

كتابِ انجيلِ لُوقا

مشتمل

بر بيست و چهار باب

(بابِ اوّل مشتمل بر هشتاد آيه)

(١) از آنجا كه جمعي شروع نموده كه آن وقايعي‌را كه در ميانهٔ ما بيقين
پيوسته است تبئين نمايند (٢) به نهجي كه آنان كه زآغاز بچشمِ خود
ميديدند و خادمانِ كلام بوده بما رسانيده اند (٣) من نيز مصلحت چنان
ديدم كه آن وقايـع‌را تماماً مِنَ‌البدايت كمالِ تبعيّت نموده بر حَسَبِ
اتّصالِشان تحرير نمايم براي تو اي ثِيُوفِلُسِ كرامي (٤) تا حقيقتِ سخناني
كه تو آنهارا تعليم يافـتهٔ دريابي * (٥) در اوانِ هِيرُودِيسِ سلطانِ يِهُودِيّه زِكَرِيّاهْ